

سازگاری و مقاومت در مهاباد

تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان:
قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

کامیل احمدی



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مهاباد، ایران - تابستان 1385

سازگاری و مقاومت در مهاباد

تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان:

قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

کامیل احمدی



نشر آوای بوف ۱۴۰۰



AVAYeBUF.com

avaye.buf@gmail.com

Conformity and Resistance in Mahabad

Media Consumption, Conformity and Resistance:
A Visual Ethnography of Youth in Iranian Kurdistan

By: kameel Ahmady

Edit: Ghasem Gharehdaghi

Publish: Avaye Buf

تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان:

قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

نویسنده: کامیل احمدی

امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی

انتشارات: آوای بوف

ISBN: 978-87-93926-89-9

©2021 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

سرشناسه	: کامیل احمدی ، --
عنوان و نام پدید آورنده	: سازگاری و مقاومت در مهاباد / [کتاب] تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان: قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران / مولف: کامیل احمدی ؛
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۰ ،
امور فنی و انتشار	: قاسم قره داغی
مشخصات ظاهری	: ۵۸ ص.؛ ۱۴×۲۱ سم.
شابک	: نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۳۹۲۶-۸۹-۹
فهرست‌نویسی: بر اساس اطلاعات فیبا	978-87-93926-89-9
موضوع	: آمار/ جامعه شناسی / زبان فارسی
DK5	: 30.13
شماره کتابشناسی ملی	: 87-93926-89-8

- نام کتاب: سازگاری و مقاومت در مهاباد
- تألیف: کامیل احمدی
- ویراستار و صفحه آرا: -
- چاپ اول: ۱۴۰۰
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: ۹۷۸۸۷۹۳۹۲۶۸۹۹
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

پدیدآورنده و کار میدانی: کامیل احمدی

مشاور میدان و تحلیل محتوا: دکتر سارا کیلیر

بازخوانی متن: سیاوش آقازاده، کاوه قریشی

مشاوران و ناظرین پژوهش: پروفسور پیتر پارکس، گلن بومن، پروفسور بیل واتسون، دکتر سارا کیلیر

طراح جلد: روناک اعظمی

جدوال و عکسها: گروه جامعه هدف، کامیل احمدی

قدردانی و تشکر

مایلم مراتب قدردانی خود را از تمام کسانی اعلام کنم که کمک و پشتیبانی‌شان این تحقیق را ممکن ساخت؛ از مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مدیران و پرسنلش به سبب پذیرفتن من برای کار کردن در میانشان، یونیسف (UNICEF) برای در اختیار قرار دادنِ پیشینه اطلاعاتی بسیار کارآمد، انجمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه کودکان در ایران به سبب کمک برای برقراری ارتباطات حیاتی در این تحقیق، استادان و کارشناسان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برای توصیه‌های مفید و بازخوردی که از داده‌های جمع‌آوری‌شده در اختیارم قرار دادند، افراد فراوانی در ایران و مناطق کردستان و بریتانیا که از آن‌ها نامی برده نخواهد شد. همچنین از پروفسور پیتز پارکس برای راهنمایی و حمایت مداومش و پرسنل اداری دانشکده مردم‌شناسی دانشگاه کنت دکتر سارا کیلر برای کمک‌ها و راهنمایی‌هایشان در مشاوره میدانی، بازنویسی تحلیل‌ها و متن این تحقیق، پروفسور بیل واتسون برای توصیه‌های ارزشمند میدانی، و گلن بومن برای حمایت‌های بی‌دریغشان نیز سپاسگزارم. از نوجوانان مهابادی متشکرم که گشاده‌رویی و تمایلشان برای اشتراک‌گذاری آرا و دیدگاه‌هایشان تمام این داده‌های قوم‌نگارانه را فراهم آورد.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	4
محلّ تحقیق: مه‌آباد و مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	4
روش تحقیق	9
اهمیت تکنیک‌های بصری	11
قوم‌نگاریِ پروژه‌های عکاسی کودکان و نوجوانان	13
1. تأثیر فرهنگ قومی بر مصرف‌گرایی	14
2. رفاه اجتماعی و خدمات عمومی	23
3. تفاوت‌های جنسیتی	29
تحلیل عکس‌ها	37
نظر بازدیدکنندگان نمایشگاه دربارهٔ عکس‌ها	42
نتیجه‌گیری	50
منابع	55

پژوهش میدانی این تحقیق در اردیبهشت ماه 1385 شمسی (برابر با می 2006 میلادی) در جنوب استان آذربایجان غربی واقع در شمال‌غربی ایران و در شهر کردنشین مهاباد (که از نظر جغرافیایی، به مناطق جنوبی این استان و استان‌های کردنشین مجاور «کردستان یا کردستان» نیز اطلاق می‌شود) آغاز شد. این فرایند با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انجام شد و در طی سه ماه کار با کودکان و نوجوانان و نیز اعضای کادر این مرکز و والدین و مسئولان محلی، داده‌های عکاسی و متنی و مصاحبه‌ای جمع‌آوری شد.

هدف اولیه این پژوهش بررسی عواملی در بین جمعیت نوجوان / جوان مهاباد بود که احساس تعلق به مکان را پدید می‌آورد. یکی از اهداف پژوهش آن بود که بر مصرف اشکال رسانه‌ای محلی، ملی، و فراملی در میان گروه هدف نگاهی داشته باشد و نحوه تأثیر این مسئله بر نگاه جامعه هدف از وقایع و فضای محلی و نیز روشی که برای روایت این دو مورد برمی‌گزینند بررسی شود. با استفاده از روش‌های عکاسی بازتابانه، از گروه هدف خواسته شد تا عکس‌هایی با این مضمون تهیه کنند که به نظرشان با جریان وقایع محلی و جایگاه خودشان در این فرایندها مرتبط بود. سپس محصول کارشان در نمایشگاهی عمومی در مهاباد به مدت یک هفته در معرض نمایش گذاشته شد و در این محل، به دلیل ثبت واکنش مخاطبان نمایشگاه در یک دفتر یادبود و نیز یادداشت‌های خود شرکت‌کنندگان که در لحظه مشاهده سوژه عکاسی نوشته شده بود، داده‌های بیشتری جمع‌آوری گردید.

کارهای تولیدشده به وسیله افراد نوجوان دختر و پسر نشان‌دهنده نیروهای تأثیرگذار چندگانه و گاه متعارضی است که در زندگی قشر جوان ایران حضور دارد، جایی که تصاویر آرمانی از «غرب» می‌تواند حس شخصی آن‌ها از مکان را به چالش کشد یا تحکیم کند. قواعد رسانه‌ای و «داستان‌گویی» فرهنگ عامه، یعنی گفتمان‌هایی که برای توصیف امور جاری و شرایط اجتماعی در تلویزیون‌های ماهواره‌ای آسیا و اروپا، فیلم‌ها، رسانه‌های مجازی و چاپی مثل روزنامه‌ها و نشریه‌ها، و نیز رویه‌های محلی مورد استفاده قرار می‌گیرند، نه تنها در انتخاب مضامین متقدم از سوی قشر جوان مؤثر بوده‌اند، بلکه نحوه نگرششان به این مضامین و ارتباط آن‌ها با زندگی‌شان را نیز شکل داده‌اند. به‌ویژه با توجه به مسئله جنسیت، به نظر می‌رسد که میل شدیدی برای مباحثات عمومی‌تر و در عین حال، تردید درباره نقش مثبت یا منفی تأثیرات مختلط (چندگونه) وجود دارد. به علاوه اشکال محلی هویت، که بر مقاومت کردها در برابر ملی‌گرایی حاکم مبتنی است، و بافت غالب در ارتباط با وقایع اخیر جهانی، که ایران را در تقابل سیاسی مستقیم با قدرت‌های غربی قرار داده است، در پاره‌ای مواقع قابل تشخیص‌اند.

محل تحقیق: مهاباد و مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

مهاباد شهری در جنوب شمال‌غربی ایران است و در دره باریکی در جنوب دریاچه ارومیه، در ارتفاع 1300 متری از سطح دریا قرار گرفته است. نام مهاباد (مه + آباد) ترجمه فارسی نامی مانوی به معنای مکان ماه است که البته با کلمه کردی مانگ هم‌ریشه است. البته در فرهنگ فارسی برهان قاطع، درباره واژه مهاباد چنین نوشته

شده است که نام اولین پیغمبری است که به عجم مبعوث شد و کتابی آورد که آن را دساتیر خوانند. در منابع دیگر نیز درباره این نام چنین آمده است: «بعضی نیز بر این اعتقاد هستند که مهباد به معنای جایی است که بزرگان آن جا را آباد کرده‌اند. این منطقه قدیمی در زمان‌های پیشین مرکز نواحی کردنشین بوده و بطلمیوس آن را داروشاه و راولیستون به نام داریاس نامیده است. مانوی‌ها شاخه‌ای از تاریخ رنگارنگ مهباد هستند که حتی امروزه هم به سبب نقش پیشگامانه در مقاومت جنبش‌های ملی گرایانه کردی و اهمیت تاریخی و سیاسی، در کنار ارائه برخی از شناخته‌شده‌ترین شاعران و نویسندگان سنت ادبی کردی به یاد آورده می‌شوند (Van Bruinessen, 1992, p. 28). تأثیرات مدرنیزاسیون در مهباد آشکار است و این شهر الگوی دیگر شهرهای کردنشین در منطقه مکریان است و حتی از استان آذربایجان غربی نیز پیشی گرفته است. تا حدودی به همین دلیل، این شهر با هویت محلی خود در کشمکش است و بین این مدرنیته از یک سو و تلاش‌هایی برای حفظ روش زندگی سنتی و مشخصه‌های هویتی کردی از سوی دیگر، تنش برقرار است. با مهاجرت‌های عظیم قبایل منگور و محال از مناطق روستایی اطراف به مهباد در جست‌وجوی کار و آسایش زندگی شهری، این شهر نه تنها از بسیاری جهات در حال گسترش است، بلکه از دیدگاه ساختار اجتماعی - اقتصادی نیز حالت دوقطبی به خود گرفته است. مهبادی‌های ثروتمند و طبقه بالا، شهرنشین‌های باثبات، در حال هم‌زیستی با خانواده‌های مهاجر فقیری هستند که مهارت‌های کشاورزی‌شان بدون استفاده مانده است و با توجه به این شرایط، حتی شهروندان تحصیل کرده نیز با نرخ بالای بیکاری مواجه‌اند. شواهد زیادی وجود دارد که این مهاجران روستایی، برای حفظ خود، درگیر معاملات اقتصادی بازار سیاه، از جمله قاچاق الکل و سیگار از مرزهای کردستان عراق به مهباد و سپس فروش آن‌ها به مراکز شهری بزرگ‌تر ایران، شده‌اند. منطقه پشت‌تپ در حاشیه مهباد به سرکردگی شورش‌ها و سرچشمه تظاهرات ضد دولتی جوانان و بیکاران معروف است و همچنین به عنوان مکانی برای خودمختاری غیررسمی جنبش‌های کردی شناخته می‌شود، زیرا ترس نیروهای امنیتی دولتی از طغیان‌های قدرتمند و گاه خشونت‌بار قشر جوان این منطقه را از بسیاری جهات، به نوعی «منطقه ممنوعه» تبدیل کرده است. این مسئله حتی به عدم سرمایه‌گذاری دولتی در این منطقه دامن زده است و در نتیجه ناحیه را در حالتی توسعه نیافته قرار داده است.

یک مورد استثنای قابل توجه در این زمینه مؤسسات آموزشی است که نهایتاً مبنای این کار را بر آن‌ها گذاشتم. در مهباد دو شاخه «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» وجود دارد که هردو در دوران پهلوی دوم و پیش از انقلاب 1357 شمسی بنا نهاده شده‌اند. یکی از این مراکز به وسیله مرد محترمی اداره می‌شود که پیش از انتقال به کانون، در شانزده سال پیش، کارمند اداره ارشاد اسلامی بود و از سال 1379 شمسی، مدیریت هردو مرکز را برعهده دارد (هم‌اکنون بازنشسته شده است)؛ از رفتار او این گونه برمی‌آمد که درباره نقش جنسیت‌های زن و مرد افکار محافظه کارانه داشته باشد و همواره در نظر داشت که برای بیشتر امور، از اداره مرکزی ارومیه تأییدیه بگیرد. او درباره پوشش و رفتار دختران، به ویژه اعضای جدید (که برخی از آن‌ها شاگردان من بودند)، حساسیت داشت

و پوشش معین یا رفتار مشخصی را می‌پسندید. شعبه دوم کانون تحت مدیریت خانم جوان تحصیل کرده و محترمی از یک خانواده نسبتاً مرفه مهابادی قرار داشت. در کنار ایشان، دو کارمند دیگر نیز مشغول کار بودند که هردو حرفه‌ای بودند و روابط دوستانه مناسبی با مراجعان جوان داشتند. برخلاف این که کانون به طور رسمی در سیاهه مؤسسات دولتی قرار ندارد، ولی 50% بودجه آن از طریق مجلس شورای اسلامی تأمین می‌شود. در خارج از ایران، کانون بیشتر به سبب ارتباطاتش با یونیسف و مشارکت در رویدادهای بین‌المللی برای نوجوانان شناخته می‌شود.

به علت اقامت و تحصیل در خارج از ایران و مدت‌ها دوری از اجتماع ایران، بسیاری از سازوکارهای اداری مرسوم برایم ناآشنا بود و برای همین، مرتب در حال گرفتن توصیه و مشاوره برای پیشبرد درست‌تر روند تحقیق بودم. به من اطلاع داده شد که برای اجرای کار، مثل کار کردن با هر سازمان دولتی دیگری، لازم است مجوزهای محلی و استانی را فراهم کنم که شاید با مراجعه به اداره مرکزی کانون در ارومیه، مرکز استان آذربایجان غربی، این کار ممکن باشد. برای برقراری روابط مناسب کاری، جلسه‌ای با حضور رئیس کانون در مهاباد، مدیر آذربایجان غربی کانون، رئیس برنامه‌ریزی هنری، و نیز یکی از مشاورانشان در یکی از ادارات ارومیه ترتیب دادیم. این گونه مؤسسات سیستم نظارتی پیچیده‌ای دارند که براساس آن، تقریباً تمامی افراد تحت نظر حراست قرار دارند که وظیفه این دایره حراستی زیرنظر گرفتن کارها برای حصول اطمینان از رخ ندادن رفتار غیرمعارف یا «غیراسلامی» و مغایر با اصول و قوانین است. پرسنل کانون درباره کار پیشنهادی و معرفی نامه‌ای که از دانشگاه از کنت بریتانیا و دانشگاه تهران به همراه داشتم محتاط ولی پشتیبان بودند و بعد از چند تلاش نافرجام برای آغاز کار، بالاخره مجوز لازم را به دست آوردم و تحقیق را به جریان انداختم. در بدو امر، مسئولان اداره مرکزی ارومیه خاطرنشان کردند که کارگاه‌های داستان‌گویی کودکان هم برای پسران و هم برای دختران قابل قبول است، ولی تشکیل کارگاه‌های عکاسی فقط برای کودکان بزرگ‌تر و نوجوانان پسر امکان‌پذیر است. خوشبختانه در بازگشت به مهاباد، رئیس محلی کانون در سکوت آسان‌گیری کرد، شاید به این دلیل که با حضور پسران به تنهایی تعداد به حد نصاب نمی‌رسید. البته این موجب مسرت بود، زیرا کلاس‌ها بدون مشارکت نوجوانان دختر چیزی جز ناکامی به حساب نمی‌آمد، هم از لحاظ تعداد مشارکت‌کنندگان و هم از لحاظ داده‌های باارزشی که در اختیار قرار دادند.

برای دستیابی به تعداد کافی شرکت‌کنندگان و دسترسی به محدوده گسترده‌تری از جوامع، با پرسنل کانون به توافق رسیدیم که اعلامیه‌ها را در نقاطی از شهر پخش کنیم و به سبب روابط کانون با وزارت آموزش و پرورش، رونوشت برنامه موردنظر از طریق دورنما به تمامی مدارس ارسال شد. تعدادی پوستر تبلیغاتی بزرگ نیز در مناطق برجسته مرکز شهر و نزدیک به دانشگاه مهاباد نصب شد. برنامه این طور بود که کار را دو هفته پس از ورودم به ایران آغاز کنیم، ولی این اتفاق رخ نداد، زیرا به وزارت آموزش و پرورش ایران دستور داده شده بود که مدارس را برای تعطیلات تابستانی، زودتر از موعد مقرر تعطیل کنند تا امتحانات مدارس با جام جهانی فوتبال تقارن نداشته

باشد. حامی این تصمیم رئیس‌جمهور وقت ایران، محمود احمدی‌نژاد، بود. از دیدن علاقه شدید مردم به فوتبال متعجب شده بودم، علاقه‌ای که به چنین اقداماتی ازسوی دولت منجر شده بود.

با توجه به این مسئله که نزدیک به نیمی از جمعیت ایران کمتر از 25 سال سن دارند و جمعیت جوان زیادی دارد، هنوز هم برای یافتن بازه‌ای مشتمل بر عموم مردم، جهت حضور در کلاس‌هایی که برای جمع‌آوری داده ترتیب داده شده بود، با مشکل روبه‌رو بودم. هنجارهای فرهنگی چنین می‌گویند که تبلیغات بی‌نام توجه چندانی برنمی‌انگیزند و ثابت شد که بیناکنش‌های مستقیم با آموزگاران و بزرگان منطقه مؤثرترین راه برای جلب حمایت و توجه است. همچنین به دلیل الزامات تحقیق و زمان و ارزش کمتری که در محله‌های کارگرنشین برای آموزش و اوقات فراغت جوانان قائل‌اند، چندین بار نیز برای جلب خانواده‌ها و جوانانی که با سازوکارهای آموزشی بیگانه‌ترند، به این قبیل محله‌ها، از جمله پشت‌تپ، سر زدم. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، بیشتر ثبت‌نام‌کنندگان همان مراجعان همیشگی کانون بودند. در رتبه بعدی، افراد دیگری بودند که از طریق دوستان و آشنایانشان و یا تلاش‌های شخصی خودم، در جامعه بزرگ‌تر، در جریان ماجرا قرار گرفته بودند. کلاس‌ها با بیست و هشت دانش‌آموز زیر هجده سال شروع به کار کرد؛ هجده دختر و ده پسر که غالباً بین چهارده تا هفده سال داشتند. ضمن این‌که در کلاسی جداگانه، هنرجویانی مسن‌تر، از جمله برخی از کارمندان کانون، هم بودند که داده‌های به‌دست‌آمده از آن‌ها در تحلیل نهایی لحاظ نشد.

کلاس‌های دختران و پسران مجزا بود و در ابتدای دوره، مدیر کانون اطمینان حاصل کرد که هیچ‌گونه اختلاطی صورت نگرفته است، کما این‌که انتخاب زمان و نوبت کلاس‌ها در اختیار من بود. با این اوصاف، بعد از گذشت دو یا سه هفته، دیگر حساسیت درباره این موضوع چندان مشهود نبود و من هم کم‌کم کلاس‌ها را مختلط کردم، زیرا تعداد پسرها برای برگزاری کلاس جداگانه کافی نبود و همچنین با توجه به این مسئله که تمام دختران و پسران در مدارس جداگانه درس می‌خوانند، درباره مشاهده واکنش نوجوانان آنان نسبت به جنس مخالف نیز کنجکاو بودم. البته هر دو جنس در رفت‌وآمدهای خودشان به کانون قاعداً همدیگر را می‌دیدند و به دور از چشم مسئولان آن‌جا، در پارک (کانون در وسط پارکی کوچک بنا نهاده شده بود) اختلاط می‌کردند. روزانه چهار کلاس تشکیل می‌شد؛ دو کلاس صبح و دو کلاس بعدازظهر برای دختران و پسرانی که در نوبت‌های متفاوت صبحی یا بعدازظهری به مدرسه می‌رفتند. متعاقب این‌ها، چهار ساعت در هفته هم برای کارمندان کانون و بزرگسالان کلاس برگزار می‌شد که در آن کلاس‌ها، به بررسی تأثیر تصاویر و رسانه‌ها بر نوجوان و نحوه تحلیل نقاشی‌ها و عکس‌های تولیدشده ازسوی هنرجویان نوجوان می‌پرداختم.

در میان جمع دختران، سه زیرمجموعه متمایز قابل مشاهده بود؛ گروه اول همان اعضای کانون شماره یک بودند که مراجعان همیشگی و آشنا به فعالیت‌های فوق‌برنامه ارائه‌شده توسط مؤسسه و قوانین و هنجارهای رفتاری درون کانون به‌شمار می‌رفتند. گروه دوم از کانون شماره دو بودند و این عده تمایل بیشتری به دوره نشان می‌دادند و مشخص بود که از روی اجبار حاضر نمی‌شوند و نمایش و رویکرد متفاوتشان نسبت به گروه اول کانون

کاملاً به چشم می‌آمد. همچنین هنگام کار در گروه‌های کوچک‌تر یا برپایی نمایشگاه، رقابت بین این دو دسته محسوس بود. گروه سوم افرادی بودند که به صورت شفاهی از برنامه آگاه شده بودند. درحالی‌که مراجعان همیشگی کانون به طور یکپارچه از طبقه متوسط بودند، گروه آخر قشرهای مختلفی از جامعه محلی را دربرمی‌گرفت؛ برخی از خانواده‌های مرفه با والدین تحصیل کرده آمده بودند و برخی نیز از طبقه کارگر و مناطق فقیرنشین مهاباد مثل پشت‌تپ.

چند جلسه بحث به روش «متمرکز بر گروه» ترتیب دادم تا شرکت‌کنندگان جوان بتوانند با هم ارتباط بگیرند و تعامل داشته باشند و همچنین درکی درباره هنر عکاسی، پیش از آغاز کار عکاسی عملی به دست آورند. متوجه شدم که دخترها تمایل بیشتری برای یادگیری و مشارکت در موارد موردنظر دوره دارند. بیشتر آن‌ها ایده مشخصی از کار موردنظرشان برای پروژه‌ها در سر داشتند و می‌دانستند با چه رویکردی پروژه خود را پیش ببرند. در عین حال، از موانع و مشکلات اجتماعی پیش‌رویشان نیز به خوبی آگاه بودند. بیشترشان در برابر هنجارهای موجود رفتار اجتماعی، ابراز سرخوردگی می‌کردند و با توجه به این‌که پسران آزادی بیشتری داشتند، احساس می‌کردند مورد تبعیض قرار گرفته‌اند. پندار عمومی بر این بود که پسرها آزادند بدون نظارت خانواده هرجایی بروند و صرفاً به این خاطر که پسرند، قادرند بیشتر کارهایی را که احتیاجی به اجازه ندارد انجام دهند. همچنین در مواردی باور داشتند که اگر دخترها تنها بیرون بروند (غیراز وقت مدرسه و مخصوصاً شب‌ها بعداز تاریک شدن هوا) نه تنها کار نامناسبی خواهد بود، بلکه این عمل به عنوان یک عیب (کار ناشایست یا شرم‌آور) تلقی خواهد شد. دختران از این موضوع ناراحت بودند که پسرها مرتباً به یک دختر برچسب می‌زنند که «دختر خوبی نیست».

درباره والدین، باید بگویم که آن‌ها بی‌چون و چرا قبول داشتند که کانون برای کودکانشان مؤسسه‌ای امن و متعهد است و درمورد روش‌ها یا هنرهایی که به آن‌ها آموزش داده می‌شد کنجکاوی نمی‌کردند. این مسئله برخلاف ترس فزاینده‌ای است که درباره «خطرات» بالقوه‌ای وجود دارد که ممکن است کودکانشان در معرض آن‌ها باشند و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. باوجود این‌که جونز و والاس (1992) درباره تمایل روبه‌رشد برای سپردن نقش «سنتی» خانواده در زندگی جوانان به دولت صحبت می‌کنند، برای خانواده‌های طبقه کارگر نیز حضور فرزندان‌شان در این قبیل برنامه‌ها اعتبار ویژه‌ای دارد، چراکه رؤیای ارزش‌های طبقه متوسط تحصیل کرده را در سر می‌پرورانند. در ادامه خواهیم دید که فشار غیررسمی آبرو و حیثیت اجتماعی خانواده گویی تأثیر بسیار بیشتری بر مهار رفتار در هنجارهای موردقبول دارد تا مداخلات دولتی و مصوبات قانونی مستقیم. درواقع زیر سایه فشارهای خانوادگی، این قبیل تنگناهای دولتی غیرضروری‌اند.

روش تحقیق

روش‌های مورد استفاده در این تحقیق میدانی شامل رویکردهای مشارکتی است که مستقیماً با جامعه و منابع درگیر می‌شود و مشارکت‌کنندگان را به شناسایی موضوعات مورد علاقه خودشان درباره هویت محلی و بازنمایی آن‌ها تشویق می‌کند. به همین جهت، در این تحقیق، از کارگاه‌ها و گروه‌های متمرکز و نیز مصاحبه‌های غیررسمی و چند کار تحقیقی مختصر استفاده شد تا داده‌های مورد نیاز برای هماهنگ‌سازی «چارچوب تحقیق» محلی با موضوع متغیر تحقیق حاضر گردآوری شوند. ضمناً یادداشت‌های مفصلی نیز از مشاهداتم در حین برپایی نمایشگاه در سالن شهرداری و ملاحظات شخصی‌ام درباره تأثیرات فرهنگ عامه بر فضاهای عمومی شهر تهیه کردم. کارگاه‌ها به دو دوره عکاسی خبری و داستان‌گویی تصویری اختصاص یافته بودند. برای دریافت مجوز از کانون جهت برگزاری این کلاس‌ها، مجبور به پیشنهاد کار آموزشی داوطلبانه بودم تا بچه‌ها را به‌سوی یادگیری مهارت‌های جدید رهنمون سازم و کانون نیز بتواند در گزارش سالیانه‌اش این دوره را در قالب یک فعالیت ذکر کند و درواقع پیشینه کاری‌اش را ارتقا دهد. به این ترتیب، روش تحقیق شامل کار با سازمان‌ها و یافتن ترتیب کاری‌ای نیز می‌شد که برای هر دو طرف سودمند باشد و برای تمام طرف‌های درگیر نتیجه‌ای داشته باشد. احساس می‌شد که بین کانون و وزارت آموزش و پرورش - که کانون خودش (کانون پرورشی) را اداره می‌کرد - نوعی رقابت وجود دارد. بیشتر بچه‌مدرسه‌ای‌ها، در قالب سفرهای روزانه، به کانون پرورشی برده می‌شدند و غالباً مجبور بودند در فعالیت‌های روزانه و گاه هفتگی آن‌ها، مثل فعالیت‌های اردویی، شرکت کنند. در عین حال که این مؤسسه فعالیت مناسبی دارد و کارکنان آن مستقیماً از سوی وزارت آموزش و پرورش انتخاب می‌شوند، دسترسی به اطلاعات یا کار کردن با نوجوانانشان بدون اجازه کامل و تأیید شده وزارت آموزش و پرورش تقریباً محال بود و معروف است که آموزش و پرورش به‌مثابه دژ مستحکمی می‌ماند که نفوذ و ورود به آن بسیار مشکل است. سعی کردم در برنامه‌های روزانه‌ای که برای داستان‌گویی و نقاشی ترتیب داده بودند شرکت کنم، ولی به رئیس آموزش و پرورش مهاباد ارجاع داده شدم که او نیز برای صدور مجوز به تأیید رئیس اداره ارومیه نیاز داشت و این یکی هم باید از تهران کسب موافقت می‌کرد. با وجود این که هرگز به درون کانونشان راه نیافتم، ولی کاملاً مشهود بود که چه مراقبتی از مدارس می‌شود و دولت برای آموزشی که تحت نظارت انحصاری خودش باشد چه اهمیتی قائل است.

از شرکت‌کنندگان، که در بازه سنی چهارده تا هفده سال بودند، خواستم تا به‌عنوان بخشی از فعالیتشان در کارگاه، گزارش‌های عکاسی‌شان را درباره یک موضوع اجتماعی به انتخاب خودشان تکمیل کنند. مقدمه‌های مختصری درمورد استفاده‌های ممکن از روش‌های بصری در داستان‌گویی - آنچه که با عکس می‌تواند و نمی‌تواند بیان شود - مهارت‌های مصاحبه‌گری و نیز ملاحظات اخلاقی و نحوه اجتناب از برانگیختن حساسیت مراجع ذی‌ربط فراهم کردم. با توجه به این که رسانه‌های خبری، در مقام یک بستر موجود برای مباحثه، با چه محدودیت‌هایی در ایران مواجه‌اند، این قشر نوجوان به‌شدت مجذوب قدرت داستان‌گویی عکاسی و توانایی‌اش

برای روشن ساختنِ امورِ جاریِ مرتبط با تجربیاتشان شدند. از این رو، چندصدایی بودنِ عکس‌ها نیز بسیار اهمیت داشت، زیرا می‌شد پیام‌ها را به انحاء متفاوت تفسیر کرد و این‌گونه، کمتر در معرضِ بررسیِ مسئولانِ امر قرار می‌گرفت. احساس می‌کردم شرکت‌کنندگان با کار در گروه‌های کوچک غریبه‌اند و به همین دلیل، تصمیم گرفتم بعد از رسیدن به میانهٔ بازهٔ زمانی هر کلاس، دانش‌آموزان را به چند گروه کوچک تقسیم کنم تا با هم کار کنند. بعد از مدتی، از این ترتیب خوششان آمد و کار کردن در قالب تیم را بسیار مفید ارزیابی کردند و به من گفتند که در مدرسه، یا اصلاً کار گروهی نمی‌کنند یا در گروه‌های بسیار بزرگ‌تر کار می‌کنند و در مقایسه با کار در گروه‌های کوچک مثل این، فرصت چندانی برای ارائهٔ ایده‌ها و نظرهایشان پیدا نمی‌کنند.

مورد جالب دیگر این بود که شرکت‌کنندگان از شادی و احساس آزادی برای بیان افکارشان لذت می‌بردند و بیشتر آن‌ها، مخصوصاً دخترها، می‌گفتند که در مدرسه نمی‌توانند این قدر بخندند و معمولاً معلم‌هایشان سختگیر و جدی هستند. دیگر این که در مدارس، هرگاه بحث به موضوع‌های مربوط به جنس مخالف کشیده می‌شود، موانع و محدودیت‌هایی وجود دارد. کلاس‌های ما، برعکس، خیلی غیررسمی‌تر بودند و دانش‌آموزان می‌توانستند تا حدّ بیشتری نظرهای و دیدگاه‌هایشان را بیان کنند. خود من هم دربارهٔ برخی تابوها و مسائل اجتماعی، که می‌دانستم بحث دربارهٔ آن‌ها برای نوجوانان جذاب است، صحبت می‌کردم و سعی داشتم واکنش آن‌ها را نسبت به بیان عمومی‌تر این موضوعات بسنجم. صحبت و اظهارنظر دربارهٔ جنس مخالف، «داغ‌ترین» موضوع کلاس‌ها بود، مقوله‌ای عامه‌پسند که بارها و بارها به آن برمی‌گشتیم. مسئلهٔ بسیار جالب این بود که وقتی رئیس کانون، برای بازدید کوتاهی، به کلاس‌ها سر می‌زد، هیچ بحث و اظهارنظری در این باره صورت نمی‌گرفت؛ تقریباً همهٔ بچه‌ها به خوبی از حضور او در کلاس آگاه بودند و خود را سانسور می‌کردند و بحث‌های «پسندیده» پیش می‌کشیدند. هرگز بین من و دانش‌آموزان دربارهٔ این موضوع صحبتی نشده بود و رسماً هیچ‌گونه قراری نگذاشته بودیم، ولی همگی، بدون این که من هیچ اشاره‌ای کرده باشم، نسبت به رفتارشان آگاهی کامل داشتند. این امر که بچه‌ها می‌توانستند از کارگاه‌ها برای سنجیدن رفتار پسندیده و تخطی از آن استفاده کنند به مدد این مسئله ممکن شده بود که هم به کانون در مقام یک سازمان اعتماد داشتند و هم به حضور من در آن مکان. در فرهنگ کردی، نوعاً حرمت ویژه‌ای برای نخبگان تحصیل کرده قائل‌اند و احتمالاً این احترام نسبت به کسانی مثل من که به مهاجران غرب پیوسته‌اند بیشتر هم باشد. نقش من در قالبِ «انسان‌شناسی در میهن» مسلماً باعث تحمیل پیچیدگی‌هایی می‌شد، ولی فرصت‌هایی نیز برای پیشبرد این تحقیق فراهم می‌کرد. بنابراین جایگاه من به عنوان محقق اگرچه به بدگمانی‌های شخصی منجر شده بود، ولی دست‌کم در نگاه والدین، نوعی اعتبار ناخواسته هم برایم به همراه داشت. با توجه به تنگنای اخلاقی‌ای که این مسئله دربارهٔ مسئولیت‌هایم نسبت به خانواده‌ها پدید آورده بود، سعی کردم از طریق روابط باز و شفاف با والدین و سازمان‌هایی که درگیر کار با آن‌ها بودم، این مسئله را حل کنم. همچنین حواسم بود که به بچه‌ها دربارهٔ پیامدهای احتمالی کارهایشان هشدار دهم و روش‌های اجتناب از دردسر و ایجاد درگیری با مسئولان امر را نیز آموزش دهم. اطمینان حاصل می‌کردم که

حتماً کار یادداشت‌برداری و جمع‌آوری داده‌هایم درحین تدریس و استفاده‌ای که از آن‌ها به‌منظور مطالعاتم خواهم کرد و همچنین اهدافم از این تحقیق را خاطرنشان کنم. از والدین و کارمندان کانون هم دعوت شده بود تا در صورت تمایل، کلاس‌ها را زیرنظر بگیرند یا در آن‌ها شرکت کنند.

اهمیت تکنیک‌های بصری

همان‌طور که پیشتر عنوان شد، کار حاضر با این هدف اجرا شد که تحقیقی مبتنی بر کنش اشتراکی باشد که هم مهارت‌های موجود در جامعه را شناسایی کند و هم به‌سمت آن‌ها متمایل شود و نیز نگاهی به تعبیر محلی، از آنچه که یک «تحقیق» کارآمد را شکل می‌دهد، داشته باشد. در رسانه‌های ایران، فرصت ناچیزی برای صداهای مستقل به‌منظور بحث روی مسائل اجتماعی وجود دارد و مخصوصاً به همین دلیل است که قشر جوان احساس می‌کند در زیربناهای دولتی چندان صدایی ندارد یا سرمایه‌گذاری‌ای به‌نفعش انجام نمی‌گیرد؛ به‌ویژه زنان جوان بی‌صدا به حاشیه رانده شده‌اند یا به‌شکلی از فضاهای عمومی طرد گردیده‌اند. بنابراین عکاسی و مشخصاً روش‌های مشارکتی که من با عکاسی تلفیق کردم برای کودکانی که این تحقیق به آن‌ها می‌پردازد، به روشی برای منعکس ساختن فضای عمومی به طریقی جدید، که شاید پیشتر به آن نپرداخته بودند، تبدیل شد. همچنین این کار ابزار جدیدی برای ابراز خود در اختیار این گروه گذاشته بود که از مصاحبه صرف، که شاید نمی‌توانستند با آن ارتباط برقرار کنند، کمتر هراس‌انگیز و بیشتر در دسترس بود. برای دخترها، مخصوصاً، این فرصت پیش آمده بود که در یک فضای عمومی مشارکت کنند و به روایت همان فضا پردازند که احساس می‌کردند از آن طرد شده‌اند. نوجوانان به رشد و بسط دادن مضامین شخصی‌ای ترغیب می‌شدند که به نظرشان، با بحث متناسب بود. این تکنیک همان کار پشگامانه فیلم‌ساز و انسان‌شناس بصری، جین روچ (2003)، بود که در خلال اشتیاق به دنیای زندگی روزمره سوژه‌های مطالعه‌اش گسترش یافته بود و به این ترتیب، درهم‌تیدگی‌ها، پیچیدگی‌ها، و کاستی‌های زندگی آن‌ها را ضبط و ثبت می‌کرد. طرفداری او از رویکرد شدیداً غیرحرفه‌ای‌اش به تکنیک بصری و فیلم‌سازی، که در آن مهارت‌های تکنیکی اهمیت کمتری نسبت به رنگ و حرکت معمولی و روزمره دارند، به درک ما از ارزش‌های قوم‌نگارانه‌ای کمک می‌کند که در عکس‌های به‌ظاهر آماتور تولیدشده به‌وسیله شرکت‌کنندگان جوان وجود دارد.

از آن‌جا که شیوه من کار مستقیم با کودکان / نوجوانان به همین روش بود، برای افزایش حس مالکیت آن‌ها بر فرایند کار، مهم بود که عکس‌های گرفته‌شده درحین مقطع کار میدانی نیت و معنایی «واضح» داشته باشند. باوجود این‌که عکس‌ها می‌توانند برای مخاطب‌های متفاوت معانی مختلف داشته باشند و همان‌طور که پینک (2001, p. 51) می‌گوید «معانی عکس‌ها دلبخواهی و ذهنی هستند»، در مرحله کار مشترکمان، تلاشم بر این بود که آن تفاسیر ذهنی را به‌دقت از کار خارج کنم تا گروه هدف عکس‌ها را به خدمت «سخن گفتن» از زبان تجارب خود درآورند.

با این حال، بعد از فعل و انفعال بین من و بچه‌ها، نمایشگاهی که در سالن شهرداری مهاباد برگزار شد جان تازه‌ای به عکس‌ها بخشید، زیرا از سوی مخاطبان، معانی و تفاسیر جدیدی به آن‌ها نسبت داده می‌شد. این تصاویر، با مضامینی مربوط به جامعه و فضای عمومی، اینک در یک فضای عمومی به نمایش درآمده بودند و از برداشت و شناختی - موجود در ذهن بچه‌ها - درباره فرهنگ محلی پرده برمی‌داشتند که پیش از آن، برای بزرگسالان مسلط بر حوزه عمومی ناشناخته مانده بود. این مسئله به بینندگان کمک می‌کرد تا محیط اطرافشان را از زوایای تازه‌ای ببینند و به این ترتیب، باب گفت‌وگو را بین بخش‌های مختلف جامعه باز می‌کرد. از دیدگاه آن‌ها، «معانی قوم‌نگارانه» عکس‌ها نه تنها به من به عنوان یک قوم‌نگار بلکه به جامعه‌ای گسترده‌تر کمک می‌کرد تا برداشت جدیدی از فرهنگ نوجوانان در مهاباد داشته باشم. کلیر و کلیر (1986, p. 108) به این رویکرد به عنوان یک روش کار میدانی ویژه، تحت نام «عکس - مقاله» اشاره دارند: «وقتی مقاله عکسی توسط یک فرد محلی قرائت شود، این قابلیت را دارد که به بخشی پرمعنا و معتبر در یادداشت‌های میدانی مردم‌شناس تبدیل شود» تجربه کمک به سازماندهی نمایشگاه نیز همین گونه بود. مثلاً یکی از حاضران در دفتر میهمان نمایشگاه چنین نوشت:

خیلی جالب بود. شکل جدیدی از دیدن شهر به من نشان داد؛ خیابان‌هایی که هر روز از آن‌ها می‌گذریم معنی متفاوتی پیدا کردند. خیلی جالب است که مناظر مختلف مهاباد را از دید افراد جوان ببینیم. به نظر من، فقر برجسته‌تر از هر چیز دیگری، این‌که چطور آن را می‌بینند (رک: عکس شماره 24).

لیدال و استرکر (2006, p. 138) درباره قابلیت‌های بصری در کار قوم‌نگاری برای خلق «آگاهی از دیدگاه جنسیت‌زدگی و به‌کارگیری آن، چه جلو دوربین و چه پشت آن» سخن می‌گویند. برای دختران حاضر در پروژه، بیان دیدگاهشان از مسائل و بی‌عدالتی‌هایی که در فرهنگ محلی و سنت‌های اجتماعی تجربه می‌کردند، رویدادی منحصر به فرد و نمایشگر یک کنش مقاومتی شجاعانه بود. شاهد این مسئله برخی اظهارات آشکار افراطی بازدیدکنندگان نمایشگاه عکس نوجوانان است:

نمایشگاه بسیار جالبی بود. هرچند که به نظر من، کارهای مربوط به تفاوت‌های جنسیتی مناسب نبودند. من اعتقاد دارم که نباید به زن‌ها نقش عمومی بیشتری در جامعه داده شود، چون جای آن‌ها در خانه است و مردها باید کار کنند و نان بیاورند. از عکس‌هایی که اهمیت خانواده و احترام به والدین را نشان می‌دادند بسیار لذت بردم. (رک: عکس شماره 24)

جالب این‌که دفتر یادداشت میهمانان نمایشگاه شکل غیرمنتظره‌ای به خود گرفت و حتی شاید به گزارشی درباره طبیعت روابط جنسیتی در حوزه عمومی تبدیل شد. مردان جوان از این دفتر برای انتقال پیام‌های عاشقانه

و شاعرانه به یار آینده‌شان استفاده کردند تا هم این پیام در محلی عمومی ابراز شود و هم از مرزهای پذیرفته‌شده روابط جنسیتی تخطی نکنند (رک: عکس شماره 29). درواقع پس از پایان نمایشگاه، فهمیدم که به واسطه همین پیغام‌های ممنوع‌شده، بین چندین زوج رابطه دلخواهشان شکل گرفته است. سروصدای برپایی این نمایشگاه در شهر باعث شد مردان جوان و دختران و پسران نوجوان زیادی در سالن شهرداری حاضر شوند تا فرصت شیطنت با کارآموزان را به دست آورند. در همین زمینه، بقیه هم این فرصت را یافتند تا طبیعت روابط زنانه / مردانه را بیشتر مورد نقد قرار دهند، چه درباره مسائل بازنمایی‌شده در عکس‌ها و چه رفتار جوانان در حین برگزاری نمایشگاه. مثلاً دو زن جوان در دفتر میهمان چنین نوشتند:

از دیدن تولید این کارها در مهاباد واقعاً غافلگیر شدم. مخصوصاً این که غالباً توسط دخترها انجام شده و درمورد زندگی ما دختران صحبت می‌کند، خیلی خوب است. اما از شما خواهش می‌کنم لطفاً، لطفاً، لطفاً در روابطتان با پسرها زیاده‌روی یا افراط نکنید، چون باعث می‌شود به روابط نامناسب با پسرها و روابط جنسی برای لذت‌های کوتاه‌مدت کشیده شوید که بعدها از روی همین، درمورد شما قضاوت خواهد شد (رک: عکس شماره 25).

فکر می‌کنم نمایشگاه هیچ مشکلی نداشت. تنها موردی که ما داریم فقدان آزادی است و چون محدودیت‌های زیادی در زندگی‌هایمان وجود دارد، مردم دنبال راه‌هایی برای تقلب هستند. اگر این محدودیت‌ها وجود نداشت، اصلاً درمورد این مسائل بحث نمی‌کردیم. اگر شما فردی را به خاطر انجام کاری زندانی کنید و او هم واقعاً دلش بخواهد که آن کار را انجام دهد، یک راهی برای انجامش حتی از زیر سنگ پیدا می‌کند. در رابطه با روابط بین دختران و پسران، اعتقاد دارم که نوجوانان باید بیشتر حواسشان جمع باشد، چراکه تجربه بزرگسالان را ندارند (رک: عکس شماره 25).

کارهایی که بچه‌ها با این روش تولید کردند شامل بیست و هشت پروژه عکاسی خبری شد که متمرکز بر مضامینی مثل مدیریت فضای عمومی و کشمکش بر سر آن و نمایش جنسیت و هویت در این فضا بود.

قوم‌نگاری پروژه‌های عکاسی کودکان و نوجوانان

در ادامه، هفت پروژه مفصل‌تر را انتخاب کردم که به نظرم، بیشتر نمایانگر دغدغه‌های زندگی نوجوانان مهابادی بود و با آن‌ها کار تحقیق و تحلیل داده‌ها را ادامه دادم. در این کارها، به طور مستقیم از دولت و خانواده و جنس مخالف انتقاد شده است و در مواردی، از روش‌هایی زیرکانه برای دوری از محدودیت‌های سانسور استفاده شده است. در بخش آخر، محتوای این کارها با جزئیات بیشتر تحلیل خواهند شد و سعی در برجسته‌سازی مضامینی

خواهیم داشت که این کارها را با یکدیگر مرتبط می‌سازند تا بفهمیم چه قواعدی از گزارش و روایت «امور جاری» تأثیر بیشتری بر گروه هدف داشته است.

به منظور سهولت دسترسی، پروژه‌ها را به سه مضمون اصلی تقسیم کرده‌ام:

1. آن‌هایی که به مصرف می‌پردازند؛
 2. آن‌هایی که به رفاه اجتماعی و خدمات دولتی پرداخته‌اند؛
 3. آن‌هایی که جنسیت را مدنظر داشته‌اند.
- درواقع این مضامین نکات مشترک بسیاری با یکدیگر دارند و گویی در یکدیگر نفوذ می‌کنند، مخصوصاً دربارهٔ مسائلی چون الزامات تحمیل‌شده بر رفتار و آزادی بیان جوانان ازسوی خانواده و / یا دولت.

1. تأثیر فرهنگ قومی بر مصرف‌گرایی

یکی از دختران گروه تصمیم گرفت گزارشی دربارهٔ اهمیت طلا در فرهنگ و اقتصاد کردها، مخصوصاً هدیه‌های ردوبدل‌شده در مراسم عروسی تهیه کند. به‌طور سنتی، در فرهنگ برخی از قومیت‌ها ازجمله کردها، زن بودن معادل مقدار طلایی قلمداد می‌شود که فرد دارد. در مهاباد و شهرهای مشابه نیز معمولاً هر خانواده عرفاً یک جواهرفروشی ثابت دارد و روابطش را با آن مغازه تنظیم می‌کند و برای تعویض قطعات جواهر و طلای خود با مدل‌های جدیدتر و خرید شرایطی و نسبه به همان طلافروشی مراجعه می‌کند. برای زنان، آویختن زیورآلات و جواهر در رویدادهای عمومی، به‌ویژه عروسی‌ها، بسیار مهم است و این امر نشان‌دهندهٔ نقش محوری این کالا در زندگی و اعتبار اجتماعی خانواده‌هاست. به‌طور روزانه، روزنامه‌ها قیمت طلا در بازار را چاپ می‌کنند و در رسانه‌ها، بحث‌های زیادی دربارهٔ این مسئله و به‌طور کلی تأثیر وقایع بین‌المللی بر ثبات اقتصادی و تورم، ازجمله تحریم‌های پیشنهادی ازسوی سازمان ملل برای اعمال بر ایران، شکل می‌گیرد. از لحاظ اجتماعی، وقتی دختران و زنان به‌هنگام غروب، چه‌بسا برای معاشرت عادی، از خانه بیرون می‌روند، همواره برای نگاه کردن و بدون قصد خرید، جلو طلافروشی‌ها متوقف می‌شوند و در مکالمات و مراوداتشان از طلا و جواهر بسیار سخن می‌گویند و از قیمت روز طلا آگاه هستند.



عکس شماره 1: تغییرات قیمت روزانه طلا که در روزنامه آمده و توسط یکی از عکاس‌ها ثبت شده است.

در عکس‌ها (Error! Reference source not found.) مادر و دختری را می‌بینیم که مشغول خرید طلا ستند و در ویتترین بزرگ مغازه، کالاهای مصرفی با تمام ارجاعاتشان به ایده‌آل‌های زنانه و عشق شاعرانه دیده می‌شوند، مثل موردی که شبیه به قلب است. زنان جوان با نگاهی آمیخته به احترام نظاره‌گر اشیای عرضه‌شده هستند که این، خود، ارزش اعتباری قطعات جواهر را برجسته می‌کند. یکی از زنان مصاحبه‌شونده در این پروژه گفته بود که دلش می‌خواهد طلا داشته باشد تا شیک به نظر بیاید و ثابت شود که موقعیت اجتماعی خوبی دارد، مخصوصاً در گردهمایی‌های اجتماعی مثل عروسی‌ها، اما این را هم ذکر کرده بود که طلا برای او شکلی از امنیت و استقلال اقتصادی است.



عکس شماره 2: یک گردنبند زیبای عروس با قیمت حدوداً 570 هزار تومان

در عکس بعدی (عکس شماره 3)، دختری را در لباس قرمز می‌بینیم که چهره‌اش در تصویر دیده نمی‌شود و دست‌هایش را به شکلی نمایشی و برجسته بر دامنش نهاده است تا انگشترها و دستبندهای متعددش را نمایش دهد. از یک‌سو، ژست موقر و هویت ناآشکار این پرتو تصویری سنتی از رفتار زنانه ارائه می‌کند و از سوی دیگر، رنگ قرمز شاد پیراهن تضاد مشخصی با مدل‌های ملایم‌تر پیراهن در فضای عمومی دارد و این موضوع نکته‌ای است که در عکس‌های نوجوانان دیگر نیز دیده می‌شود و قابل ارجاع است. از این مجموعه عکس‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که طلا، همان‌طور که در مراسم ازدواج، نقش‌های سنتی خانوادگی را تثبیت می‌کند، در فراهم آوردن میزان مشخصی استقلال برای زنان نیز کارکرد دارد.



عکس شماره 3: هویت پنهان سوژه عکاسی دیدگاه سنتی درباره رفتار زنانه

مضمون روابط سنتی و محدودیت‌هایشان در سبک و کالاهای مصرفی در عکس‌های یک دختر دیگر نیز تکرار شده است. او تصمیم گرفته بود پروژه تصویری‌اش را با انجام چند مصاحبه با والدین، معلم‌ها و چند فرد جوان درباره آنچه مردم برای پوشیدن انتخاب می‌کنند و چرایی آن اجرا کند. او همچنین، به گفته خودش، سعی داشت بفهمد چرا حجاب نقش محوری مهمی را در پوشش زنان ایفا می‌کند. سؤال‌های کار او، با این ترتیب، به‌طور تلویحی به اضمحلال هویت سنتی به‌واسطه تجلی مد و در تضاد با پذیرفتن مدل پوشش «غربی» مدرن می‌پرداخت. او تعدادی عکس از افرادی گرفته بود که لباس‌های سنتی کردی بر تن دارند و در ادامه، از آن‌ها می‌پرسد که چرا این پوشش را به‌جای مدل غربی برگزیده‌اند. انتخاب عکس نشان می‌دهد که احتمالاً یافتن افرادی که لباس کردی بر تن داشته باشند برایش مشکل بوده است، چنان‌که این لباس به‌خودی‌خود دربردارنده یک بیان فرهنگی یا سیاسی است.



این عکس از یک عروسی است که همه لباس کردی پوشیده‌اند و در حال پایکوبی و شادی‌اند.
دختران زیاده در حال پایکوبی هستند

عکس شماره 4: عکسی از یک عروسی که همه لباس کردی پوشیده‌اند و در حال پایکوبی و شادی‌اند.

در عکس شماره 4، عکاس از یک مراسم عروسی عکس برداری کرده است و به این نکته اشاره دارد که تمام افراد لباس سنتی کردی پوشیده‌اند — که البته این بیشتر شامل زنان است — و به روش سنتی کردی می‌رقصند و اختلاطی از زنان و مردان دیده می‌شود که از نظر فرهنگ کردها، در این قبیل مناسک سنتی مجاز است. در این‌گونه مراسم، پسران و دختران جوان دست در دست یکدیگر دارند و محدودیتی مثل حجاب یا حتی پوشاندن موی زنان، که در شرایط عادی باید رعایت شود، وجود ندارد. مانند عکس دختری که جواهراتش را نمایش می‌دهد (عکس شماره 3)، این‌جا نیز شاهد نوعی تضاد اساسی بین فرهنگ تحمیل شده از سوی دولت با پوشش سنتی و رنگارنگ زنان کردی هستیم که در این تصویر، دنیای رنگارنگ و شاد زنان کرد در قالب لباس سنتی و رقص دیده می‌شود.



این عکس از مراسم است که پسرش لباس
قالب پوشیده است تا بفهمد که لباس عکس گرفته‌اند

عکس شماره 5: پدری در کنار پسرش که پسر به نشانه کرد بودن لباس کردی بر تن کرده است.

در عکس شماره 5، پدری را می‌بینیم که در کنار پسرش نشسته است که این پسر لباس کردی بر تن دارد، اما پدر در قامت پوشش غربی دیده می‌شود، یک شلوار ساده و پیراهن. او در مصاحبه گفته بود که دوست دارد پسرش «لباس کردی بپوشد تا بداند که یک کرد است». گزارشگر، خود، یادداشت می‌کند که جالب است می‌بینیم پدر خودش شلوار و پیراهن پوشیده است! و راوی این‌گونه به نفاق ظریفی در بین روابط پدر و فرزند اشاره دارد. با این‌که در این مضمون، این دختر منتقد سنت‌های تحمیلی است، در عکس بعدی، تصویر بسیار مثبت‌تری از فرهنگ سنتی و تأثیر آن بر زندگی جوانان عرضه می‌کند.



عکس شماره 6: دختری در لباس مدل غربی که به نظر او پوشیدنش از چادر یا لباس کردی راحت‌تر است.

در عکسی دیگر (عکس شماره 6) دختر نوجوانی را می‌بینیم که لباس آستین بلند، شلوار لی، و روسری پوشیده است و در توضیح عکس گفته شده است که این دختر لباس‌های مدرن را به پوشش سنتی کردی ترجیح می‌دهد، زیرا لباس‌های غربی بسیار راحت‌ترند. او همچنین اشاره کرده است که هنگام رفتن به کوچه و خیابان با بر تن داشتن لباس کردی لازم است چادر بر سر کند، در حالی‌که با پوشیدن لباس‌های غربی احتیاجی به این کار نیست. او همچنین فکر می‌کند که داشتن حجاب برایش خوب است، چون موهایش را می‌پوشاند و در محیط عمومی «از آبرویش محافظت می‌کند». در تحلیل این پروژه‌ها، بازنمایی تقابل سنت و مدرنیته در مدل لباس در دو جنبه نمود می‌یابد. همان‌طور که در مثال بالا نشان داده شد، دختر با حجاب این مسئله را برای تصویر عمومی‌اش مناسب می‌داند، ولی پوشش مدرن غربی را به آنچه که احتمالاً در قالب پوشش محلی کردی «از مفاقتاده» دیده می‌شود، ترجیح می‌دهد. از جهتی نیز کاربردی بودن پوشش مدرن برجسته می‌شود و این امر گویی با ادراکی از آزادی‌های غیرمتعصبانه برای زنان در ارتباط است که در این پوشش نمایان شده است، همچون راحت بودن پوشیدن شلوار جین و آزادی از سر کردن چادر و مانتو. در عین حال، ما شاهد تصاویر همین زنان هستیم که وقتی موهایشان را نمی‌پوشانند، در قالب تصاویر «بی‌بندوباری» بدان‌ها اشاره می‌شود.

برای این عکاس جوان، لباس کردی با وجود ناراحت بودن و از مد افتادن، پیوندی نیز با تصاویر شاد و نوستالژیک اختلاط اجتماعی و حتی میزانی از آزادی دارد، خصوصاً در تقابل با حجاب اجباری ازسوی حکومت در بافت‌های عمومی‌تر.

جالب توجه این‌که چهار نفر از دختران تصمیم گرفته بودند کارشان را با تمرکز بر «شخصیت‌های مشهور» محلی مهاباد انجام دهند. در این شهر، دو مرکز هنری مکان فعالیت حرفه‌ای چند مرد جوان مشهور بود. در این مراکز، کلاس‌های موسیقی و تئاتر برگزار می‌گردد و نماهنگ‌های کوتاهی تولید می‌شود که گاه از ایستگاه‌های تلویزیون ماهواره‌ای مشهور کردی و جاهای دیگر پخش می‌شود. از آن‌جا که کردهای ایران کانال ماهواره‌ای چندانی ندارند (در زمان انجام این تحقیق)، کار این گروه‌های هنری غالباً از کردستان عراق یا کانال‌های مستقر در اروپا پخش می‌شود. بعضی از این تکه‌فیلم‌ها و نماهنگ‌ها درباره‌ی تاریخ منطقه‌ی کردستان ایران کاری از شاعران محلی و خواننده‌های جوان است که هرازگاهی نماهنگ‌های جدید خود را منتشر می‌کنند. از آن‌جا که این سلبریتی‌های جوان شهر برای مردم محلی و مخصوصاً دخترها شناخته شده‌اند، چهار تن از دانش‌آموزان دختر تصمیم گرفتند که با هنرمندان، فیلم‌سازان و موسیقیدان‌های این مراکز هنری، «مکریان» و «سیروان»، مصاحبه کنند. این دو مرکز اماکن مهمی برای تولیدات فرهنگی در این منطقه‌ی کردنشین هستند و اگرچه کارهایشان به‌طور محلی و در مقیاس نسبتاً کوچکی تولید می‌شود، ولی به‌طور گسترده پخش و شنیده می‌شود و هنرمندانشان نقش «قهرمانان محلی» را دارند. شخصاً گمان می‌کنم دخترها، که احساس می‌کردند پروژه‌ی کانون به آن‌ها وجهه‌ای رسمی و «بزرگسال» بخشیده است، از این مسئله استفاده کردند تا به سلبریتی‌های محلی دسترسی پیدا کنند و به این ترتیب، غبطه‌ی همسالانشان را برانگیزند. همچنین بعدتر که نمایشگاه را در سالن شهرداری برگزار کردیم، خیلی از کارشان احساس غرور می‌کردند و درمورد آن و روبه‌رو شدن با سلبریتی‌ها اغراق می‌کردند. دخترها برای پنج جلسه مصاحبه، فقط با هنرمندان مرد برنامه‌ریزی کردند و از آن‌ها سؤال‌های شخصی درباره‌ی زندگی، کار، سرگرمی‌ها، و علایقشان پرسیده بودند. در عکس‌هایشان این موضوع محسوس است که مردهای جوان مصاحبه‌شده، بیش از هرچیز، مطابق معیارهای خوش‌لباسی، خوش‌ظاهری، مدل موی به‌روز و احساس غرور نسبت به موقعیت ممتازشان در جامعه‌ی مهاباد به چشم می‌آیند. در گذر ایام، این دخترها در برخورد با این مردان جوان اعتماد به نفس پیدا کردند و در مواقعی، «سوژه»‌هایشان را برای «خودنمایی» به کارگاه‌ها دعوت می‌کردند. به همین سیاق، در زمان برگزاری نمایشگاه نیز، وقتی آن‌ها را در سالن راهنمایی می‌کردند و بقیه‌ی دخترها تماشا می‌کردند، خشنودی‌شان از همراهی با این افراد محسوس بود (رک: عکس شماره 27، متن کردی).



عکس شماره 7: دختران جوان (سمت راست) با سلبریتی‌های محلی (سمت چپ) مصاحبه می‌کنند. این هنرمندان با آخرین مدل لباس و موی بالیوودی دیده می‌شوند و دیوارهای اتاق با عکس‌های ستاره‌های مشهور تزیین شده است.

در عکس شماره 7، گروهی از این افراد مشهور را می‌بینید که مصاحبه می‌شوند. این مسئله که دخترها از این فرصت برای به‌رخ کشیدن کارشان استفاده کردند از این‌جا مشخص می‌شود که آن‌ها، به‌جای این‌که خودشان عکاسی کنند، از فرد دیگری خواستند تا عکس بگیرد که آن‌ها را روبه‌روی «سوژه»‌هایشان نشان دهد (دخترها در سمت راست تصویر دیده می‌شوند، درحالی‌که نشسته‌اند و درحال تعریف و تمجیدند). مدل مو و لباس این سلبریتی‌ها بسیار شبیه بازیگران بالیوود است که در بین نوجوانان ایران بسیار محبوب‌اند. در عکس مشاهده می‌کنیم که دیوار پوشیده از پوسترهای ستارگان سینما و گروه‌های موسیقی ایرانی است که عمدتاً فارسی‌زبان‌اند. دیدن عکس‌های ستاره‌های کرد چندان معمول نیست، چون به‌علت نوپا بودن سینمای کردی، خیلی افراد شناخته‌شده‌ای در این حیطه وجود ندارند. با این حال، در فروشگاه‌های موسیقی سطح شهر، تصاویر موسیقیدان‌های کرد به‌چشم می‌آید که البته غالباً هنرمندان مسن‌تری هستند که گستره مخاطبان‌شان بیشتر افراد میانسال است تا جوانان. تولید فرهنگی و تصاویر «باب روز بودن» یا «مد» که بر آن تأثیر می‌گذارد، همگی ازسوی فرهنگ فارسی حاکم، ازجمله ستارگان سینما و تلویزیون و موسیقیدان‌ها، صادر می‌شود. در مناطق کردنشین، تنها افراد مسن‌تر، که نوعی منظور کنش‌گرانه از انتخاب هنرمندان کرد به فارس دارند، به تحسین فرهنگ غالب و عامه‌پسند فارسی نمی‌پردازند. بازیگران فارس مثل هدیه تهرانی، بین دختران ایران بسیار محبوب‌اند و در بیشتر مغازه‌ها، تصاویرشان، به‌همراه ستارگان زن و مرد هندی و ترکی، کنار مجموعه‌های دخترانه دیده می‌شود. فیلم هالیوودی «تایتانیک» نیز با پوسترهایش، در مغازه‌ها و منازل و حتی خودروها، دیگر عنصر تکرارشونده و محبوب در مصرف‌گرایی فرهنگی جوانان و ایده‌های مربوط به افراد مشهور است.



عکس شماره 8: پروژه‌ای دیگر دربارهٔ سلبریتی‌های محلی که گزارشگر از همکاری این هنرمندان تشکر کرده است.

عکس شماره 8 دو مرد از مرکز «سیروان» را نشان می‌دهد که از موفق‌ترین موسیقیدان‌های مشهور مهابادند و مشخصاً در بین دختران از احترام ویژه‌ای برخوردارند. ژست و زبان بدن آن‌ها در عکس حاکی از اطمینان به خود و اعتماد به نفس آنان است که مستقیماً به دوربین خیره شده‌اند و سازهایشان را به عنوان نشانه‌ای از اعتبار و مقامشان در دست دارند. دخترها این پرتوها را همراه با مصاحبه‌هایی کوتاه به سبک «آمار حیاتی» گزارش کرده بودند که در آن‌ها نام، سن، حرفه، و سؤالات مختصری دربارهٔ خانواده، کار، هنر، و این قبیل موضوع‌ها پرسیده بودند. به نظر می‌رسد این مصاحبه‌ها و درواقع کلّ پروژه به گونه‌ای با مفهوم «سلبریتی» برخورد می‌کند که عمیقاً تحت تأثیر مجله‌های نوجوانان تولیدشده در ایران است و این‌ها نیز خود شبیه مدل غربی مجله‌های دخترانه و البته متمرکز بر فرهنگ عامه‌پسند فارسی‌اند. سبک و سیاق مصاحبه‌ها شباهت تنگاتنگی با نمونهٔ مصاحبه‌های «پنج دقیقه‌ای» در مجلات سرگرمی دارد و عکس‌هایشان از این افراد، الگوی پوستره‌های فیلم و افراد مشهور را تداعی می‌کند که زینت بخش تابلوهای تبلیغاتی عمومی و دیوار اتاق‌هایشان در منازل است.



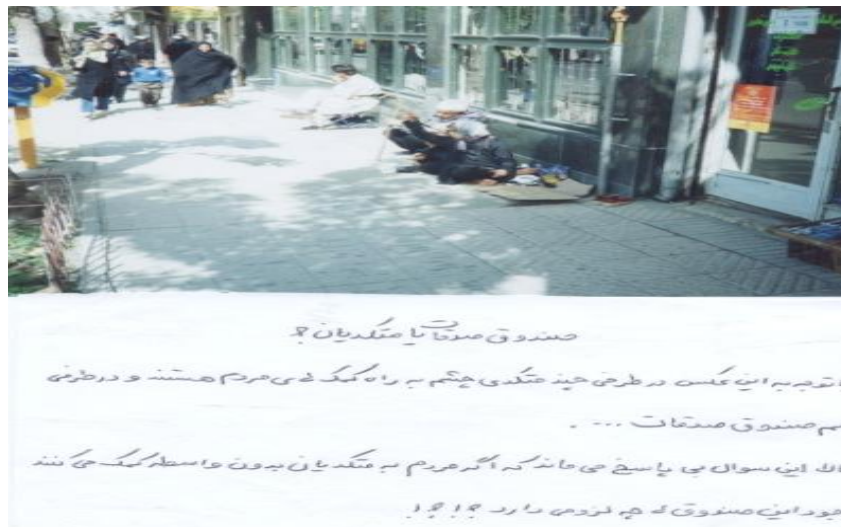
عکس شماره 9: تکنیک «مصاحبه پنج دقیقه‌ای» که در مصاحبه با سلبریتی‌های محلی مورد استفاده قرار گرفت.

مثلاً عکس شماره 9 گروهی از پسران را در پارکی در مرکز مهاباد نشان می‌دهد که مصاحبه در آن‌جا انجام شده است. پسران در تصویر بازیگران تنها گروه تئاتر مهاباد هستند. آن‌ها معمولاً در مراسم رسمی مثل هفته هنر ایران و مراسم مذهبی مثل اعیاد قربان و غید خم و فطر و هفته وحدت نمایش اجرا می‌کنند. عکس که غیررسمی است و کمتر حالت پرتره دارد گروهی را نشان می‌دهد که در حالت خودمانی روی چمن نشسته‌اند و برای نمایش «رفاقت بی‌آلایش» ژست گرفته‌اند و گپ می‌زنند، صحنه‌ای که می‌تواند تیتراژ شروع یک نمایش کمدی تلویزیونی باشد. پسرها در مصاحبه می‌گویند که از زندگی خود راضی‌اند و جوانان دیگر، مخصوصاً دخترها، خیلی به آن‌ها توجه می‌کنند. یکی از پسرها می‌گوید: «آن قدر زیادند که می‌توانم برای خودم انتخاب کنم و بردارم!» در تحلیل این پروژه نیز - همان‌طور که درباره نمایشگاه سالن شهرداری بحث شد - باید گفت که طبیعت عمل ستایش از سلبریتی‌ها کمی ویرانگر است و بهانه ظریفی برای گستاخ بودن و عشوه‌گری است. در عین حال، بنابر متن گزارش اجتماعی زیر عکس، در نگاه مصاحبه‌کنندگان، جایگاه اجتماعی این افراد در مقام «سلبریتی»‌های محلی و موقعیتشان به شکل مردانگی ایده‌آل، آزادی انتخاب از میان فرصت‌ها را برایشان به همراه دارد. در توضیح زیر عکس، که توسط مصاحبه‌کنندگان دختر نوشته شده است، چنین می‌خوانیم: «کاش ما هم مثل آن‌ها پسر بودیم تا می‌توانستیم از زندگی مان به اندازه آن‌ها لذت ببریم!»

2. رفاه اجتماعی و خدمات عمومی

در پروژه بعدی، یکی از دختران تصمیم گرفته بود که روی وضع بد متکدیان خیابانی کار کند و به بحث درباره موقعیت آن‌ها در کشور بپردازد. مهاباد هم مانند دیگر شهرهای ایران درگیر مشکل روند فزاینده و حضور چشمگیر متکدیان خیابانی است و این مشکل تا حد زیادی ریشه در مهاجرت‌های اخیر روستایی - شهری دارد. این افراد که در تمام خیابان‌ها حضور دارند مکان‌هایی برای استقرار معمول خود در نظر می‌گیرند که عمدتاً اطراف مراکز شهر و مشخصاً جلو در مساجد به‌هنگام نماز است تا از نمازگزاران درخواست کمک کنند. در واکنش به این پدیده فزاینده، رسانه‌های چاپی و تلویزیون ایران توجه خود را به این متکدیان خیابانی در جامعه معطوف کرده‌اند. باور عمومی در این مستندها، که گاهی از سوی عموم نیز حمایت می‌شوند، این است که متکدیان مزاحمانی هستند که نباید به آن‌ها اعتماد کرد و درواقع گاهی نیز وضع مالی خوبی دارند. در مواردی هم گزارش‌های رسانه‌ای از ثروتمند بودن متکدیانی حکایت دارد که پس از مرگ، ثروتشان کشف شده است. تعبیر رایج این است که نباید به متکدیان خیابانی اعتماد کرد، زیرا آن‌ها افراد تنبل و پولداری هستند که معمولاً از «معلولیت» هایشان سوءاستفاده می‌کنند. حتی چند بازیگر کمدی نیز در سال‌های اخیر این افسانه عامه‌پسند را وارد برنامه‌هایشان کرده‌اند. اما بخش بزرگی از جامعه نیز با موقعیت این متکدیان، مخصوصاً زنان و سالمندان، همدردی می‌کنند. کمیته امداد امام خمینی، که با هدف تحت پوشش دادن بیوه‌ها و سالمندان بدون درآمد تأسیس شده است، مقدار کمی غذا و پول نقد در اختیار مراجعان قرار می‌دهد. این پروژه عکاسی نیز بی‌شک از بحث‌های عمومی ای الهام پذیرفته است که نه تنها در رسانه‌های خبری بازتاب می‌یابند، بلکه جای خود را نیز در فرهنگ همگانی و درک جامع‌تر درباره نگهداری از فضای عمومی و خیابان‌ها باز کرده‌اند.

شرکت‌کننده جوانی که این بخش را کار کرد، چند مصاحبه با افراد پلیس، کارکنان کمیته امداد، کارمندان تأمین اجتماعی و افراد جامعه ترتیب داده بود. با این حال، تصمیم گرفت به‌جای گنجاندن تصاویری از این مصاحبه‌ها، از چهره آشکار این پدیده در خیابان‌های مهاباد عکاسی کند.



عکس شماره 10: زوج نابینای متکدی که روبه روی آن‌ها (سمت چپ تصویر) صندوق آبی رنگ صدقات کمیته امداد امام خمینی قرار دارد. در زیرنویس عکس، چنین می‌خوانیم: «اگر مردم به متکدیان بدون واسطه کمک می‌کنند، وجود این صندوق‌ها چه لزومی دارد؟!»

در عکس شماره 10، زوج نابینایی را می‌بینید که با هم در یکی از بزرگراه‌های شلوغ مهاباد کار می‌کنند. آن‌ها کنار یک بانک جا گرفته‌اند. روبه‌رویشان (در سمت چپ عکس) صندوق آبی رنگ صدقات کمیته امداد هست و از مردم خواسته شده است که کمک‌هایشان را در این صندوق‌ها بیندازند. عکاس خبری جوان این بحث را پیش می‌کشد که عابران به این مؤسسه خیریه اعتماد ندارند، زیرا فکر می‌کنند صدقاتشان خرج افراد فقیر نمی‌شود و به جیب دولت می‌رود تا در امور دیگر مصرف شود و یا خرج دیگر کشورها شود. او در مصاحبه‌هایش از مأموران پلیس پرسیده بود که چرا مطابق قانون، با جمع کردن این افراد از خیابان‌ها با این «مشکل» برخورد نمی‌کنند. گویا او با نقدی طعنه‌آمیز این‌طور تلقین می‌کند که دولت برای اطمینان از رسیدگی به این موضوع اقدامات کافی انجام نمی‌دهد و در نتیجه شاهد نمایش فقر در منظر عمومی هستیم، امری که موردپسند شهروندان طبقه متوسط نیست. در عین حال، شرح می‌دهد که صدقه‌دهندگان احتمالی به خود متکدیان نیز اطمینانی ندارند و برخلاف این مسئله، شهروندان از روی انتخاب ترجیح می‌دهند به خود متکدیان کمک کنند تا به سیستم دولتی.



عکس شماره 11: زنی متکدی که با سن بالا قادر به تأمین مایحتاج خود نیست و مجبور است تکدی کند.

در عکس شماره 11، پیرزنی را می‌بینیم که مستقیماً به دوربین نگاه می‌کند و لباس ژنده و مندرسی بر تن دارد. نگاه خیره و چهره بی‌احساسش گویی برای جلب همدردی عابران پیاده است. در پیاده‌رو، جلو خود، پارچه کوچکی پهن کرده است که روی آن پول‌های جمع‌آوری شده‌اش را گذاشته است، چند سکه و اسکناس. زیرنویس نوشته‌شده توسط دانش‌آموز جوان چنین است: «زنی که در عکس مشاهده می‌شود با این سن و سال به تکدی‌گری

پرداخته است و این نکته روشن است که یک زن آن هم در این سن و سال قادر به اختیارِ شغل برای کسب درآمد و در نتیجه تهیه‌ی مایحتاج زندگی نیست. باوجود این، این فرد برای تأمین نیازهای مادی خود باید دست به‌سوی هر کس و ناکس دراز کند.» آنچه که به‌نظر می‌رسد در این عکس، مستقیم و تقریباً اعتراضی مشهود باشد احساس همدردی‌ای است که نسبت به این زن ابراز شده است، و رای دیگر متکدیان که به‌نظر مجری پروژه، تحت چنین شرایط دشوار و بیش از همه تحقیرآمیزی در خیابان‌ها جای دارند. از لحاظ فرهنگی، زنی که در چنین حالت فلاکت‌بار و نیازمندی در منظر عمومی ظاهر می‌شود، تمام تحقیرها را به‌جان خریده است. عکاس خبری جوان نیز، برخلاف عدم اعتماد به دیگر متکدیان و دولت و مؤسسه‌های خیریه، برای این مسئله که یک «زن» به‌علت سن و جنسیتش نمی‌تواند کار پیدا کند، دلایلی مطرح می‌کند و به باورهایی اشاره دارد که چنین پیامدی را به‌دنبال دارند.



عکس شماره 12: دریافت‌کنندگان کمک که در مرکز کمیته امداد امام خمینی صف بسته‌اند.

در عکس شماره 12، صف طولیل زنان و مردانی را می‌بینیم که در جلو مرکز کمیته امداد امام خمینی بسته شده است. به‌طور معمول، افراد زیادی در این مؤسسه حاضر می‌شوند که بیشتر آنان زنان یا افراد مسنی هستند که باید توسط کمیته، تحت عنوان پیر یا بیکار و در نتیجه ناتوان و ازکارافتاده ثبت شوند. پژوهشگر نوجوان در گزارش ضمیمه عکس‌هایش عنوان می‌کند که بسیاری از متکدیان همین افراد ثبت‌نام‌شده برای استفاده از خدمات خیریه‌اند که با تعویض لباس‌هایشان در صف حاضر می‌شوند تا جیره‌شان را دریافت کنند. در این عکس، دریافت‌کنندگان صدقه بسیار ناشناخته‌تر و پیرتر از متکدیان خیابانی به تصویر درآمده‌اند. به نظر گزارشگر، خیلی از این متکدیان خیابانی، به‌سبب جای ثابتی که در طول سالیان در پیاده‌روها اشغال کرده‌اند، برای عموم شناخته شده‌اند. این مجری طرح معتقد است که دولت به این مسئله نپرداخته است و این افراد به بخشی از چشم‌انداز مرکز شهر مهاباد تبدیل شده‌اند. با کنار هم گذاشتن این عکس‌ها، به‌نظر می‌رسد که پیام

اصلی در اشاره به این معضل نقد دولت است و نیز از بخشی «منحرف» و ذاتاً غیرقابل اعتماد از جامعه پرده برداری می شود. در این عکس ها، برخلاف این که از برخی جهات با متکدیان برخوردی دلسوزانه می شود، به همان میزان هم در قالب افرادی مشکوک به تصویر درمی آیند، چنان که به این مسئله نیز می توان نقد داشت که ازسوی مقامات مسئول، اقدامات کافی برای مدیریت این مشکل صورت نگرفته است. درواقع این مسئله نشانه ای است از بیماری عمومی توسعه ضعیف و منابع ناچیز در منطقه مهاباد، جایی که فرسنگ ها از مرکز قدرت و امتیازهای تهران فاصله دارد و موضوع همیشگی مرکز - پیرامون را مجدداً طرح می کند.

یکی از معدود پسرانی که مرتب در کلاس ها حاضر می شد، پروژه عکاسی اش را درباره شرایط پارک های مهاباد و مدارس محلی انجام داد و در آن، به انتقاد از مقامات محلی، به سبب قصور از مسئولیت هایشان در نگهداری از فضای عمومی پرداخته است. او همچنین این مسئله را طرح کرده است که بودجه ای که باید در اختیار بازسازی و نگهداری پارک ها باشد، کجا مصرف می شود.

همان طور که شاید درباره نوجوانان سراسر دنیا مصداق دارد، در مهاباد نیز ازسوی نوجوانانی که با آن ها کار می کردم، گویی یک حس کلی عدم اعتماد به شهرداری و مقامات دولتی وجود داشت و این ذهنیت، به ویژه در پروژه عکاسی از پارک ها، بازتاب پیدا کرده است. بیشترشان اعتقاد دارند که مقامات کارهایی را که باید، انجام نمی دهند و حتی برخی فکر می کنند که بودجه عمومی توسط آن ها دزدیده می شود. این موضوع در مکالماتم با جوانان و نوجوانان برجسته بود، چنان که یکی از پسران به من چنین گفت: «آن جا پول هست، شاید خیلی نباشد، ولی پولی که آن جا هست را برمی دارند و برای چیز دیگری خرج می کنند یا اصلاً خودشان برش می دارند.» با این اوصاف، ایده کلی فساد در سراسر جامعه ایران شایع و یکی از موضوع های مورد علاقه برای صحبت های علنی در مکان های عمومی و نیز منازل است. در خانه ها، صحبت درباره این موضوع یک حوزه «مردانه» به شمار می رود و معمولاً به هنگام پذیرایی از میهمانان، از پسران نوجوان انتظار می رود که برای میهمان مرد چای بیاورند و در مجلس حضور داشته باشند و به این ترتیب، گوش پسران از سنین پایین با موضوعاتی که مناسب جمع های مردانه قلمداد می گردد، آشنا می شود. بنابراین این که پسر نوجوانی کار عکاسی و نقدش را بر چنین مضامینی متمرکز می کند، می تواند نشانه ای از آن باشد که می خواهد خود را در یک دنیای عمومی مردانه مستقر سازد.



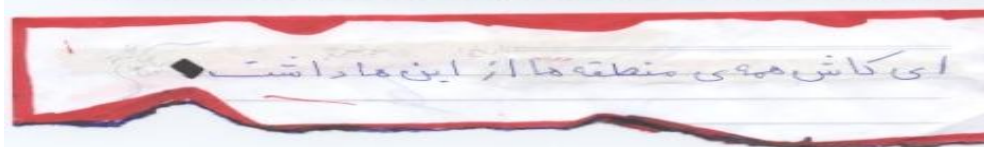
عکس شماره 13: بچه هایی را مشاهده می کنید که در کوچه فوتبال بازی می کنند، اما دوست دارند جای بهتری برای بازی داشته باشند.

Error! Reference source not found. گروهی از بچه ها را به تصویر کشیده است که در کوچه یک حله مسکونی مشغول بازی هستند. به نظر عکاس، چون در سطح شهر زمین بازی مناسبی برای بچه ها وجود ندارد، با وجود تمام خطرات، آن ها چاره ای جز بازی در کوچه ندارند. عکاس توضیح می دهد که مثلاً در ماه گذشته، وقتی یک پسر دوازده ساله بیرون خانه فوتبال بازی می کرد، در تصادف با یک ماشین کشته شد و با اشاره به یک برنامه تلویزیون دولتی به نام جنگ جوان - برنامه ای روزانه و مربوط به امور جاری که گروه هدفش نوجوانان هستند - ادامه می دهد که در شهرها و شهرستان های بزرگ، هر منطقه زمین بازی طراحی شده خودش را دارد. هرچند که برنامه «جنگ جوان» زندگی طبقه متوسط محله های شمال تهران با زمین های بازی سبز و بخش های ورزشی را به تصویر می کشد، ولی بچه های مهاجران ضمن داشتن رؤیای این سبک زندگی، آن را با واقعیت های خود ناسازگار می یابند. فوتبال بازی کردن بخش مهمی از فرهنگ جوانان و نوجوانان مهاجران است. البته بیشتر ایرانی ها فوتبال را به دقت دنبال می کنند، تا این حد که وقتی من مشغول تحقیقات میدانی بودم، به علت آغاز جام جهانی، برنامه امتحانات مدارس کشور چهار هفته تغییر پیدا کرد. بیشتر پسران جلودر خانه هایشان فوتبال بازی می کنند و والدینشان ترجیح می دهند آن ها تا جای ممکن به خانه نزدیک باشند تا هم از امنیتشان اطمینان حاصل کنند و هم دسترسی به آن ها برای خریدهای ضروری و تهیه نان شب از نانوائی آسان باشد. عکس مذکور گروهی از پسران با سنین مختلف را نشان می دهد که در کوچه به توپ ضربه می زنند. فضا تنگ و خاکی است و تماشاگران روی تکه های شکسته بتون نشسته اند. به نظر می رسد قیاسی نهفته بین آن سبک زندگی جوانان که تلویزیون دولتی ایران نشان می دهد و در آن ثروت به نمایش درمی آید و منظره زندگی تباه و شاید تا حدودی محروم و فضای عمومی تصویر شده وجود دارد.



عکس شماره 14: یک پارک بازی محلی در مهاباد

همین مسئله در باره عکس‌های بعدی نیز صدق می‌کند. عکس شماره 14 یک پارک محلی در مهاباد را نشان می‌دهد و عکاس با لحنی عصبانی می‌نویسد: «تمام آن پول و بودجه‌ای که شهرداری برای نگهداری پارک‌ها و زمین‌های بازی می‌گیرد، کجا می‌رود؟ چرا دولت هیچ توجهی به زندگی بچه‌ها ندارد؟ آیا می‌توان به این جا گفت زمین بازی؟» عکس یک پارک بازی متروکه را نشان می‌دهد، با زمینی گل‌آلود، وسایل بازی خراب، و انبوه آوار و مصالح در گوشه و کنار آن. در زیرنویس عکس نوشته شده است که تاب‌های شکسته و دیگر وسایل بازی برای بچه‌ها خیلی خطرناک هستند و اشاره به تصادفی دارد که در شهر بازی مهاباد رخ داد که یک چرخ‌فلک بزرگ سقوط کرد و باعث کشته و مجروح شدن ده‌ها تن از کودکان و والدینشان شد. این شهر بازی از سال 1382 تعطیل شده است. عکاس سوژه چنین پرسشی را مطرح کرده است: «چرا باید چنین اتفاقی رخ دهد و آیا شهرداری نباید به بهسازی شرایط پارک‌ها و زمین‌های بازی توجه بیشتری نشان دهد؟»



عکس شماره 15: یک پارک بازی در ارومیه

عکس شماره 15 در ارومیه، شهر همجوار و مرکز استان، گرفته شده است، هنگامی که عکاس در یک سفر یک‌روزه با خانواده‌اش به آن‌جا رفته بود. در این تصویر، فضاهای بازی مه‌آباد با تجهیزات تازه، براق، و تمیز ارومیه مقایسه شده است، چمن تازه کاشته شده است و تاب‌ها و دیگر وسایل همین اواخر رنگ شده‌اند. به نظر می‌رسد زمین و وسایل بازی، باوجود سادگی و معمولی بودن، تازه هستند و از آن‌ها به‌خوبی نگهداری می‌شود. پسر گزارشگر این زیرنویس را برای عکس نوشته است: «چرا نباید پارک‌های شهر ما مثل این زیبا و محافظت‌شده باشند؟» همچنین در توضیح عکس می‌خوانیم: «مقامات شهری حواسشان به کارشان نیست و دولت پول بیشتری در ارومیه خرج می‌کند، چون مرکز استان آذربایجان غربی است» و این می‌تواند کنایه‌ای به ترکیب قومیتی شهر ارومیه باشد که عمدتاً ترک‌زبان و شیعه‌مذهب‌اند.

تلویزیون دولتی ایران عمدتاً در حال پخش موسیقی‌های سنتی و نیمه‌مدرن مجاز است و در نماهنگ‌های آن‌ها تصاویر طبیعت و آبشارهای سبز و خرم و نیز زندگی شهری از خیابان‌های تهران نمایش داده می‌شود که معمولاً خانواده‌ها در پارک‌ها برای گردش و تفریح جمع شده‌اند یا بچه‌ها در شهر بازی مشغول بازی‌اند. این تصاویر با زندگی در نقاط مختلف ایران متفاوت است و چنین بازنمایی‌ای از کشور و خدمات عمومی در مناطق دارای امکانات نظیر پایتخت و شهرهای بزرگ به این معنی است که جوانان واقعیت‌های زندگی خود را در تصاویر نمی‌بینند، بلکه مدلی از واقعیت ارائه می‌شود که احساس می‌کنند از آن محروم مانده‌اند و توقع دارند که همان امکانات برایشان فراهم شود.

3. تفاوت‌های جنسیتی

یکی از دخترها پروژه‌اش را درباره‌ی دیگر دختران نوجوان و با تمرکز بر این مسئله انجام داد که دختران چه نظری درباره‌ی پسران دارند. وی در مقدمه‌اش بر این پروژه چنین نوشته است: «هدف من از انجام این پروژه گزارش خبری این است که بگویم دخترها و پسرها نباید با هم رابطه داشته باشند. اگر واقعاً دلشان می‌خواهد، عیبی ندارد ولی اگر نمی‌خواهند که آبروی خود و خانواده‌شان را به باد بدهند، نباید این کار را بکنند. من نمی‌دانم چرا یک دختر یا پسری که در یک خانواده مرفه رشد کرده چنین کاری می‌کند. آیا فقط برای تفریح است؟ یا برای لذت است؟ چرا تکالیف مدرسه‌شان را انجام نمی‌دهند و به خانواده‌شان احترام نمی‌گذارند؟ از پدر و مادرشان نمی‌ترسند؟ من می‌دانم که نمی‌ترسند. خب، حداقل از خدا که باید بترسند. همه این کارها گناه هستند. از شما می‌خواهم که به حرف‌هایم فکر کنید. اگر سود بردید، خیلی خوب، اگر نه...»



عکس شماره 16: تصویر دختری بعد از «تراژدی» به هم زدن رابطه اش با دوست پسرش که از سوی دوستانش دلداری داده می شود.

اگرچه این گفته ها و نوشته ها تا حدودی افراطی به نظر می آیند و شاید بتوان آن ها را نماینده طرز فکر محافظه کار و سنتی جامعه شهری دانست که با مدرنیسم فاصله دارد، ولی گزارشگر نوجوان در کارش ذوق نمایشی برجسته ای نشان داده است که تحت تأثیر قواعد فرهنگی عامه پسند تلویزیون است. رویکرد او به ماجرا پرسیدن سؤال های مربوط به آن و در نظر گرفتن جایی محدود برای پاسخ ها بود. سؤال های متفاوتی مطرح شده بود که برخی مطابق معیارها و استانداردهای عرفی کاملاً شخصی طراحی شده بود، مثل «آیا شما دوست پسر دارید؟ کجا و چگونه با او ملاقات کردید؟ آیا او شما را دوست دارد و چقدر؟» سپس گزارشگر نظر افراد را درباره این که چرا به دوست پسر «احتیاج دارند» جویا شده بود، همچنین این موضوع را پرسیده بود که اگر والدینشان از این موضوع مطلع شوند، چه می شود. تقریباً در تمام موارد، او پرسیده بود: «چرا به هم زدید؟» و «آیا می خواهید فرد دیگری را ملاقات کنید و چرا؟» پیام زیر متن گویا یک نوع حکایت اخلاقی است. او هر مصاحبه را با درخواست نصیحتی برای دیگر دختران که تاکنون دوست پسر نداشته اند به پایان برده است.

عکس ها حتی از این هم فراتر می روند و حکایت پندآمیزشان روراست تر است، جمله ای با این مضمون «اگر با «بی آبرویی» رفتار کنید، این عاقبتی است که انتظارتان را می کشد». نکته جالب درباره عکس های این قطعه نحوه صحنه سازی و جلوه درماتیکی است که دارند و بلافاصله مرا به یاد نمایش احساس زنانه در سریال های سطحی و درجه پایین معروف ایران انداخت که در آن ها، زنان به هر اتفاق غم انگیزی با یک حس هیجان و غم اغراق آمیز واکنش نشان می دهند. در این گونه صحنه ها در برنامه های تلویزیونی، ناگزیر نمای نزدیکی از چهره درهم پیچیده بازیگر زن داریم که دستخوش آشفتگی احساسی است. در عکس شماره 17، شاهد چنین نمای بسته ای از یک دختر جوان هستیم که قربانی سوءاستفاده یک پسر شده است و اینک از لحاظ اخلاقی و روانی ماتم زده است. از آن جا که چهره اش پوشیده است، دوربین روی سر آویزان او متمرکز شده است و دستمال های خیس از اشک های مسلسل وارش به دورش پراکنده اند. در **Error! Reference source not found.**

ختر دیگری را می‌بینیم که دوستانش به او دل‌داری می‌دهند. جالب این‌که گزارشگر ما برای سوژه عکس‌هایش دخترانی را انتخاب کرده است که لباس سنتی یا پوشش سرپا تیره مدرسه بر تن دارند و این مسئله نیز شاید بیش از هر چیز دیگری، نشانه‌ای از طبیعت صحنه‌سازی شده عکس‌ها در مدرسه باشد. این عکس‌ها نمایشگر هر نکته دیگری دربارهٔ هنجارهای موجود روابط جنسیتی در جامعه ایران هم باشند، ترسیمی شگرف و حتی تا حدودی طنزآمیز از نگرش «پسندیده» (مناسب) نسبت به روابط عاشقانه غیرمجاز و عواقب تخطی از چنین نگرشی ارائه می‌کنند. پیام آموزنده و نتیجه هر مصاحبه، که به وسیله عکس‌ها برجسته می‌شود، این است که بیرون رفتن با یک پسر ناگزیر به غم، شرمندگی، و تنهایی منجر می‌شود. کلیت پروژه عمیقاً از تصورات نمایشی مبنی بر شکننده بودن زنان تبعیت می‌کند، چه آن شکلی که در اشکال فرهنگ عامه، مثل تلویزیون، تولید می‌شود و چه آن شکلی که در روابط اجتماعی واقعی تلقین می‌شود.



عکس شماره 17: تصویری از نمای بسته از یک دختر جوان که «قربانی» سوءاستفاده یک پسر شده است و از لحاظ اخلاقی و روانی ماتم زده است.

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان کارش را به این موضوع اختصاص داده بود که چرا در بافت خانواده، با دختران متفاوت با پسران رفتار می‌شود. او با گرفتن عکس‌های زیاد، تهیه حجم عظیمی از متن و زیرنویس برای هر کدام از عکس‌ها و نیز مصاحبه‌هایی دقیق با والدین، معلم‌ها، و دختران و پسران، یک کار عکاسی خبری جامع انجام داد.

او در مقدمه پروژه‌اش چنین نوشته است: «اگر آن‌ها (والدین) پسر را بیرون مدرسه دخترانه ببینند، به سادگی می‌گویند عیبی ندارد، جوان است، ولی اگر دخترشان را ببینند که به یک پسر نگاه می‌کند فاجعه است. حتی شاید او را به زور از مدرسه در بیاورند و در خانه نگه دارند. خوب به هر حال، دخترها همیشه در خانه نگه داشته می‌شوند تا کارهای خانه‌داری را یاد بگیرند، در حالی که پسرها و مردها بیشتر وقتشان را در خیابان و هوای آزاد می‌گذرانند و در نهایت معلوم می‌شود که شبگرد هستند. ولی دخترها چون زندانی‌اند، وقتی اتفاق بدی می‌افتد از خانه فرار می‌کنند. بیشتر اموال خانواده به پسرها می‌رسد و حق طلاق در اختیار شوهر است. به نظر من، تمام

حقوق زنان فقط در قالب متن نوشته شده و در عمل، هیچ کدامش دیده نمی‌شود. موقعیت‌های کاری کمتری برای زنان وجود دارد و دائماً به آن‌ها گفته می‌شود که مراقب اطرافشان باشند.» در ادامه او منظورش را با سند و مدرک ثابت می‌کند که در هنگام برگزاری نمایشگاه در سالن شهرداری، مشاهده می‌شود که پسرها اغلب تنها حاضر می‌شوند، ولی دخترها یا همراه با خود داشتند یا در گروه‌های بزرگ حضور داشتند.

به نظر می‌رسد این عکاس خبری، در کل کار، سرگرم مستتر ساختن نوعی تردید است که درباره جایگاه «اخلاق» و زنان مستقل در جامعه وجود دارد و همچنین خطرات واقعی یا تخیلی‌ای که پیش‌روی افرادی است که تصمیم به استقلال می‌گیرند. مثلاً در عین حال که احساس می‌شود این عکاس طرفدار جنبش آزادی دختران است، عنوان می‌کند که حتی پسران و مردانی که وقتشان را در «خیابان‌ها و هوای آزاد» می‌گذرانند، به شخصیت‌هایی تیره و نادرست یا «شبگردها» تبدیل می‌شوند. جالب این‌که گویا در تصاویری که او انتخاب کرده است - تصاویری که به صورت جفت از آن‌ها استفاده می‌کند تا نقش مردان و زنان را مقایسه کند - مردها به طور آگاهانه در سناریویی «غربی» یا به نوعی مدرن قرار داده شده‌اند و زن‌ها در بافتی سنتی نمایش داده می‌شوند. ولی حتی با این‌که این قیاس به صورت مستقیم از طریق عکس‌ها صورت می‌گیرد، نمی‌توان چندان قاطعانه تصمیم گرفت که آیا او انتقادش را بیشتر متوجه موقعیت تنزل‌یافته زنان در جامعه ایران کرده است یا جایگاه «بیش از حد آزادانه»‌ای که در اختیار مردان قرار دارد.



عکس شماره 18: نمادی از مردانگی مدرن

مثلاً در عکس شماره 18، مرد جوانی را سوار بر موتورسیکلت می‌بینیم که حالت و ترکیبی دارد که گویی در حال تقلید از پوستر یک فیلم مشهور هندی عامه‌پسند است. گزارشگرِ نوجوانِ دختر این گونه استدلال می‌کند که تمام پسرانی که با آن‌ها مصاحبه شد، با خودش خیلی راحت بودند، هرچه می‌خواستند به تن داشتند، مثل «دستبند و گوشواره و گلوبند». در زیرنویس عکس نیز چنین می‌خوانیم: «به این عکس نگاه کنید که حتی این پسر جوان روی موتور هم برای دوربین من ژست گرفت. او خیلی به خودش مطمئن بود و آن قدر اعتماد به نفس داشت که با من صحبت و نظراتش را بیان کند.»



عکس شماره 19: به دخترها اجازه نمی‌دهند تنها بیرون بروند، مخصوصاً به خیابان‌ها و کوچه‌های خلوت و «خطرناک».

دختر گزارشگر حتی تلاش می‌کند «ترسی» را که زنان با آن مواجه‌اند به تصویر بکشد. مثلاً در عکس شماره 19 که احتمالاً در یک بعدازظهر گرم، وقتی بیشتر مردم مشغول استراحت پس از ناهار هستند، گرفته شده است که عکسی تکان‌دهنده است و عنصری شاعرانه در خود دارد، خیابان خلوت است و پشت زن چادرپوش رو به دوربین است که در جاده‌ای دورافتاده و خاکستری به گوشه‌ی عزلت عقب‌نشینی کرده است. در زیرنویس عکس می‌خوانیم: «دختران جوان در این اوقات روز نمی‌توانند در مکان‌های عمومی حاضر شوند، چون خیلی امن نیست و باید کس دیگری همراهشان باشد. ولی پسرها چنین محدودیت‌هایی ندارند».



عکس شماره 20: تصویر دخترانی که برای عکس گرفتن به اجازه‌ی خانواده‌شان احتیاج دارند.

در عکس شماره 20، عکاس همین محتوا را درپیش می‌گیرد و به این موضوع اشاره می‌کند که دخترهایی که با آنها مصاحبه کرده است اجازه نمی‌دادند چهره‌شان در عکس‌ها مشخص باشد. این‌جا ما شاهد مکالمه‌ی

خصوصی خودِ عکاس و دو دختر دیگر هستیم که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند و بازهم دخترها پشتشان به دوربین است و سراپا سیاه‌پوش‌اند. عکاس توضیح داده است که دخترها به شما اجازه نمی‌دهند از آن‌ها عکس بگیرید، چون فکر می‌کنند که باید از خانواده‌شان اجازه بگیرند.



عکس شماره 21: تصویر پسران کوچکی که در خیابان بازی می‌کنند و یکی از آنان ماسکی بر صورت دارد.

ازسوی دیگر، در عکس شماره 21، گروهی از پسران جوان و بچه‌های کوچک دیده می‌شوند که مشغول بازی در خیابان هستند. آن‌ها تقریباً ژست گرفته‌اند و اگرچه یکی از آن‌ها مستقیماً به دوربین نگاه می‌کند و لبخند بر لب دارد، فرد سمت راستی جدی به نظر می‌رسد و نگاهش به پایین است. کوچک‌ترین بچه، در وسط، ماسکی از نوع «فیلم‌های هیولایی» بر چهره دارد، ولی هیچ محتوایی برای این کار به ما ارائه نمی‌شود. به هر روی، عکاس تصمیم گرفته است تصویر نامتعارفی را ضبط کند که از قضا چشم ما را هم می‌گیرد. او، خود، در زیرنویس عکس چنین نقل کرده است: «به این پسر بچه نگاه کنید که ماسک حیوانات را بر چهره دارد. اگر من این ماسک را بپوشم و به خیابان بروم، خدا می‌داند که مردم پشت سرم چه چیزهایی که نمی‌گویند.» مجدداً در تحلیل این نظر مردم می‌مانیم که آیا او از فقدان آزادی برای زنان، در مکانی به نظر خودش مملو از خطرات بالقوه، چه اجتماعی و چه مادی، برآشفته است یا از این وقاحت که حتی پسر بچه‌ها هم رفتاری «ناپسند» دارند.

به‌علاوه او با گفتن این جمله که «به هیچ دختری اجازه داده نمی‌شود تنها بیرون برود یا آن‌ها حتی نمی‌توانند بدون اجازه عکس بگیرند»، درباره موقعیت زنان در مهاباد کلی‌گویی می‌کند، حال آن‌که در واقع خود او و تعدادی از دوستانش از این «امتیازها» بهره‌مند بوده‌اند. به هر حال، تلاش او بر این است که توجه ما را به مشکلاتی معطوف کند که زنان مهاباد در زندگی روزمره با آن‌ها مواجه‌اند، ولی برخلاف ادعای ابتدایی‌اش مبنی بر تمرکز بر رفتار با زنان در زندگی خانوادگی که اتفاقاً می‌توانست روشنگر نابرابری‌های نهادینه‌شده هم باشد، در هیچ کدام از عکس‌هایش کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مسئله به چشم نمی‌آید.

درنهایت یکی دیگر از بچه‌ها، که اتفاقاً خواهرش هم در کلاس حاضر بود، پروژه‌اش را با موضوع حجاب و این‌که چرا داشتن آن برای زنان ضروری تلقی می‌شود ارائه داد. او حجم زیادی مصاحبه، از طیف متنوعی از افراد تهیه کرده بود که شامل زنان پیر و جوان، خانواده‌ها، و حتی روحانیان محلی در مساجد می‌شد و از آن‌ها درباره این موضوع پرسیده بود. موضوع جالب درباره درک او از شرایط، که احتمالاً بر کار نیز تأثیر گذاشته است، این بود که مادرش یک کرد عراقی بود که در دهه 1360 شمسی با خانواده‌اش به ایران فرار کرده و سپس با یک کرد ایرانی ازدواج کرده بود. دختر گزارشگر به عنوان بخشی از پروژه، با مادرش مصاحبه کرده بود و او در پاسخ گفته بود که او در عراق مجبور نبود حجاب داشته باشد، چراکه تحمیلی از سوی دولت اعمال نمی‌شد و در ادامه گفته بود که پوشیدن روسری را دوست ندارد، ولی در ایران به این کار مجبور است، چون انجام ندادنش خلاف قانون این کشور است. او همچنین اضافه کرده بود که اگر حق انتخاب داشت، اجازه نمی‌داد دخترش حجاب داشته باشد. عکاس خبری جوان در مقدمه‌اش بر این کار عنوان کرده است که خود او هم حجاب را دوست ندارد، ولی در مدرسه و اماکن عمومی مجبور به رعایتش است، ولی هر وقت فرصتی گیرش بیاید، روسری‌اش را برمی‌دارد، مثلاً در خانه یا عروسی‌ها. او همچنین با دختران دیگری نیز مصاحبه کرده بود که نظرهای مشابهی داشتند.



عکس شماره 22: تصویری از دختران محجبه در یکی از جشن‌های مدرسه

جذاب‌ترین اتفاق درباره این کار، نحوه برخورد رئیس کانون و واکنش دختر جوان به ایشان بود. با شکل گرفتن این دیالوگ ناگفته، چیزی که برجسته شد دشواری‌هایی بود که رفتار تحمیلی و مجاز و نیز اظهارنظرهای عمومی را احاطه کرده است. برای افتتاح نمایشگاه در سالن شهرداری، تمام پروژه‌ها توسط رئیس کانون — که از عشایر «منگور» بود و سابقه نظامی‌گری نیز داشت — به دقت بررسی شدند. ایشان از برخی مطالب موجود آشفته شد و گفت که برای نمایش حداقل سه تا از پروژه‌ها به «دردسر» خواهیم افتاد. در نتیجه درخواست کرد که بعضی

عکس‌ها و نظرها حذف شوند، از جمله همین کار آخر. سرانجام با مداخله من، این دختر پروژه را به خانه برد و از نو شروع کرد. عکس‌های بیشتری گرفت و برخی از زیرنویس‌های عکس‌ها و جزئیات مصاحبه‌ها را عوض کرد و شاید هم برخی را تحریف کرد. وقتی کار را برگرداند، تمرکز کلی کار بسیار تغییر کرده بود. مثلاً در عکس شماره 23، او دوباره از یکی از همان دخترهای قبلی عکس گرفته است که در ابتدا منتقد حجاب بود و گفته بود که آن را دوست ندارد. در عکس جدید، او با حالتی غیرمتعهدانه حجاب دارد و روسری‌اش در حال افتادن از سرش است و موهایش دیده می‌شود (همان شکلی که مخصوصاً در میان زنان مناطق کردنشین ایران متداول است). به نظر می‌رسد که این عکس با لبخندی شبیه مونالیزا بر چهره فرد، از روی آگاهی و عامدانه ترتیب داده شده باشد و می‌توان نوعی تمسخر را در چهره دختر نوجوان دید. در زیرنویس عکس، از سوژه، چنین نقل قول شده است: «من حجاب را دوست دارم. تمام زنان و دختران باید حجاب داشته باشند.» همچنین یکی از کارهای اصلی با عکسی قدیمی از آلبوم خانوادگی عوض شده بود (رک: عکس شماره 22). این عکس گروهی از دختران مدرسه‌ای را در یکی از جشن‌های سنتی مدرسه به نام «جشن گل‌ها» نشان می‌دهد. تمام دختران نمونه‌ای از این عکس با حجاب کامل اسلامی و چادر و تاج گل بر سر دارند. مشخصاً عکاس به دنبال متناقض‌ترین تصاویر نسبت به گزاره موردنظرش بوده و در توضیح عکس نوشته است: «تمام دوست‌هایم می‌گویند حجاب نداشتن حرام است.» او همچنین نظر مادرش را نیز با این عبارات عوض کرده بود که «ما باید حجاب داشته باشیم، چون به ما آبرو می‌دهد» و از او عکسی جدید با روسری گذاشته بود مغایر عکس اصلی که در آن آرایش داشت و بی حجاب بود و در مراسم عروسی گرفته شده بود.



عکس شماره 23: دختری که نامتعهدانه حجاب دارد و لبخندی کنایه‌آمیز بر لبش نقش بسته است؛ «من حجاب را دوست دارم. تمام زنان و دختران باید حجاب داشته باشند.»

پروژه این دختر نوجوان که در مسیر انجام بسیار تغییر کرد، از این جهت که از تصاویر طنزآمیز استفاده کرده است بسیار خوشایند است و با هوشیاری، کنایه را به عنوان ابزاری به کار می‌بندد تا بنیان نظم مسلطی را سست

کند که نسبت به آن نقد دارد. حتی با توجه به محدودیت‌هایی که به او تحمیل شد، او راهی پیدا کرد تا عکس‌ها با زبان خود به سخن درآیند و صدا و پیام او را منتقل کنند. این یکی از دلایل اهمیت پروژه این تحقیق و کار من با بچه‌ها در کانون است. از این لحاظ، گزارش نوشتاری و نمایشگاهی که مقدم بر آن بود نسبت به نتایج فرایندی که من و بچه‌ها با هم از سر گذراندیم در جایگاه ثانویه قرار دارد.

تحلیل عکس‌ها

از مطالعه تحلیلی پروژه‌ها مشهود است که چندین عامل فرهنگی قشر جوان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و گاهی به شکل فرایندهای متناقض وارد زندگی‌شان می‌شوند. مثلاً تصاویر کلیشه‌ای از «فرهنگ غربی» با دموکراسی و برابری جنسیتی فراگیرش از سوی باورهای مختلف مورد بحث و تقلید قرار می‌گیرد. گویی نوعی تردید اصیل درباره دنیای غرب وجود دارد و غرب در قالب ابزاری نمادین در زندگی این نوجوانان و جوانان ظهور و بروز دارد که به وسیله آن، آن‌ها جامعه خود را می‌سنجند و به عنوان سرچشمه‌رهایی و برتری نگریسته می‌شود که البته فساد اخلاقی و فقدان ارزش‌ها را در پی دارد. این مخمصه‌ای نیست که مختص جامعه ایران باشد، ولی با درک افزایش سوءاستفاده از مواد مخدر و الکل در ایران و کردستان معاصر، به نظر می‌رسد موضوعی دارای اهمیت فزاینده است. همان‌طور که جونز و والاس اشاره کرده‌اند، در سال‌های اخیر در کشورهای غربی نیز یک احساس کلی برای درک رفتار و معاشرت جوانان در قالب مفاهیمی چون «خطر» و «آسیب‌شناسی» وجود داشته است:

تحت «قوانین جدید» آرای احیا شده‌اند که افزایش میزان تولد در نوجوانان، بزهکاری و خشونت یا مصرف الکل و مواد مخدر در نوجوانان را شاخص‌های زوال اخلاقی‌ای می‌دانند که در سقوط ارزش‌های سنتی ریشه دارد، ارزش‌هایی که در زندگی خانوادگی سنتی به طور معمول از طریق اقتدار والدین نهادینه می‌شد. «منطق» این بحث به سیاست‌هایی منجر شده است که طراحی شده‌اند تا از «ارزش‌های خانوادگی سنتی» حمایت کنند، از سقوط خانواده جلوگیری نمایند، و حافظ اقتدار و تعهد خانوادگی والدین باشند (Jones & Wallace, 1992, p. 45).

با توجه به این مطلب، رسومی که شاید «سنتی» تلقی شوند از جمله محدودیت‌ها بر جوانان و به‌ویژه آزادی عمل زنان خارج از محدوده خانه را می‌توان نه در قالب تحکیم ارزش‌های سنتی خانوادگی بلکه واکنشی تازه و در حال شکل‌گیری نسبت به خطر درک‌شده مدرنیته بر فرهنگ جوانان دانست. برخلاف این که در مناطق کردنشین ایران، همواره کنترل والدین بر جوانان و مشخصاً دختران سنگین‌تر و مستقیم‌تر بوده است، در حال حاضر، به همین دلیل، این کنترل رشد فزاینده پیدا کرده است. در طی دورانی که در مهاباد بودم، هرگاه فرصت گفت‌وگو با والدینی را می‌یافتم که نوجوانانشان را برای شرکت در کلاس‌ها همراهی کرده بودند، همواره بخش بزرگی از بحث درباره گرداب مشکلات ناشی از سوءاستفاده مواد مخدر و الکل در جامعه کرد بود. این یک پدیده نوظهور است و خیلی از هم‌صحبت‌هایم اعتقاد داشتند که این سیاست دولت ایران است که مواد مخدر

ارزان را وارد مناطق کردنشین می‌کند تا طغیان جمعیت جوان منطقه را کنترل کند.

صرف نظر از نظریه‌های توطئه سیاسی، مسائل پیش روی جوانان همچنان که در بحث جونز و والاس (1992) مطرح می‌شود، غیراز مورد بارداری نوجوانان (البته این شامل بارداری‌های حاصل از ازدواج کودکان است. سن ازدواج در ایران برای دختران نه سال و برای پسران پانزده سال است)، در ایران نیز در حال پدیدار شدن هستند که البته در گفتمان‌های اجتماعی، احتمالاً این مسائل همچنان با عنوان مشکلات فساد اخلاقی «مدرن» و «غربی» ارائه می‌شوند و در رسانه‌های خبری محلی نیز برنامه‌هایی در قالب مناظره به این موضوع اختصاص می‌یابند. این برنامه‌ها غالباً به شکل گیری ذهنیتی از «فرهنگ‌هراسی» کمک می‌کنند که هدفش اصطکاک با خود جوانان است، به‌ویژه نوجوانانی که از خودآگاهی رشد یافته بهره‌مندند و درباره مسائل اجتماعی نقد دارند. این مسئله، برای مثال، در کاری که به آزادی زنان در فضای عمومی می‌پردازد مشهود است (مشخصاً عکس شماره 19). در این کار، دختر جوان به توصیف نبود امنیتی می‌پردازد که گمان می‌رود در یک خیابان خالی باشد و پسران جوانی که وقتشان را صرف پرسه زدن در فضاهای عمومی می‌کنند این طور توصیف می‌کند که به موجوداتی «شبگرد» تبدیل می‌شوند. در کاری که به موضوع دختران و دوست‌پسرهاشان می‌پردازد، تمامی افراد از سوی پسران «مورد سوءاستفاده قرار گرفته» و «دروغ شنیده» بودند (رک: عکس شماره 16 و عکس شماره 17). این جا همان جنس مخالف است که بزرگ‌ترین تهدید را اعمال می‌کند، هرچند بازهم در بافت روابط جنسیتی «مدرن» این رابطه خارج از چارچوب ازدواج است. همان‌طور که لابلان (2000, p. 201) عنوان می‌کند، رابطه بین استیلا بر محرومیت از فضای عمومی و حق جنسیتی برای زنان در ایده‌هایی از ترس و «امنیت عمومی» «رمز گذاری» می‌شود.

درباره مصرف‌گرایی مادی نیز به‌واسطه آگاهی از هویت اقلیت متمایز کرد و مولفه فرهنگی منتسب به آن، تنش‌هایی بین تأثیرات مصرف‌گرایی «سنتی» و «مدرن» نمایان می‌شود. این مورد در پروژه‌هایی مشهود است که به نوع پوشش (هم نوع سنتی کردی و هم نوع مذهبی اسلامی) و سلبریتی‌های محلی در مهاباد می‌پردازند. مثلاً در یکی از پروژه‌ها (رک: عکس شماره 6)، دخترها طرفدار استفاده از حجاب بودند، منتها درکنار پوشش مدل غربی، و لباس سنتی کردی را قبول نداشتند، ولو این که این پوشش ممکن است فرصت نادری برای رهایی از محدودیت‌های پوشش اسلامی فراهم آورد. عکس‌های این کار نیز (رک: عکس‌های شماره 18-21) نقدی بر محدودیت‌های پوشش اسلامی و رفتار پسندیده زنان است. اما درکنار این‌ها، شاهد یک حس عدم رضایت نیز هستیم که درباره رویکرد آزادی‌بیش‌ازحد پسران و مردانی ابراز می‌شود که ابزار و ادوات مدرن (موتورسیکلت و ماسک هیولا) را به‌نمایش می‌گذارند. توحیدی (1994)، با اشاره به جامعه ایران، نشان می‌دهد که جنبه‌های «سنتی» و ازپیش‌انگاشته‌شده جامعه، به‌ویژه با فرصت‌هایی برای رهایی زنان، درواقع از زمان انقلاب اسلامی 1357 چگونه عرضه شده‌اند و چه پیشرفت‌هایی داشته‌اند. به نظر او، مقاومت در برابر اشکال دخالت‌جویانه غربی در پی آشنایی با مفهوم «غربزدگی» است و وفور ارزش‌های بیش‌ازحد آزادیخواهانه و غربی به تنزل اخلاقی

می‌انجامد. این مسئله از سوی برخی از مراجع به‌عنوان بخشی از گفتمان سیاسی عرضه شده است. توجه به این امر که افکار این‌چنینی تنها در سال‌های اخیر پیش کشیده شده‌اند، ما را به‌سمت مسئلهٔ مخالفت‌های علنی‌ای سوق می‌دهد که بین شرق و غرب یا سنت و مدرنیته وجود دارد و به فهمان از رویکرد مبهمی کمک می‌کند که در پروژه‌های عکاسی بچه‌ها و مضمون‌های برآمده از آن‌ها دیده می‌شود. این ایده در قالب مفهوم بومی «دختران ماهواره‌ای» به‌چالش کشیده می‌شود، عبارتی که در توصیف زنان جوان، هم مفهوم تعریف و تمجید و هم تقبیح و تنبیه دارد. دختران ماهواره‌ای کسانی هستند که راه و روش فردی آنان به نظر تحت تأثیر تلویزیون‌های ماهواره‌ای است. آن‌ها شیک و چشم‌وگوش‌بازتر و در عین حال، صمیمی‌تر هستند و «راحت‌تر وارد جمع‌های پسرانه» می‌شوند. در مکالمات مردم که اتفاقی به گوشم می‌خورد، گاه از این اصطلاح عامیانه استفاده می‌شد.

با این حال، باورها دربارهٔ جنسیت در جامعهٔ ایران ناگزیر تحت تأثیر ایده‌های «غربی» برخورد با جنسیت قرار دارد که در پاره‌ای موارد، آرمانی هم شده‌اند. در شرایط حاضر، حتی این اتفاق نیز رخ می‌دهد که در مواردی، این افکار در کنار باورهای چون «مردم عاشق آزادی» قرار می‌گیرد که در آمریکا و بریتانیا، در گفتمان‌های رسانه‌ای بین‌المللی و در واکنش به جنگ علیه تروریسم پدید آمده‌اند. یک نمونه از این مورد در صحبت‌های پسر جوانی دیده می‌شود که در نمایشگاه حاضر بود:

به نظر من، در جامعهٔ ایرانی، امروزه زن مساوی است با کنیز، کلفت و رعیت. در جامعه‌ای که دموکراسی وجود نداشته باشد، نباید آن را به نام کشور حساب کرد. به نظر من، باید اسلام را از آن جدا کرد تا بتوان همهٔ افراد، چه مذکر و چه مونث، را با یک دید و یک نگاه مقایسه کرد (رک: عکس شماره 24).

می‌توان شاهد خطوط موازی بین «دموکراسی» باشیم که تلویحاً به غرب و به‌ویژه آمریکا و نظراتی دربارهٔ بهره‌مندی دولت‌های سکولار از آزادی جنسیتی اشاره دارد. اطلاعات زمینه‌ای این قبیل نظرها بی‌شک از رسانه‌های مجازی و خبری‌ای به دست آمده‌اند که از آن سوی مرزها و از طریق ماهواره‌ها و اینترنت به نوجوانان و جوانان ایرانی عرضه می‌شود و مشخصاً در مورد قشر جوان کرد، شاید کسانی را شامل می‌شود که در خانه به رسانه‌های ماهواره‌ای کردهای مهاجر و عمدتاً سیاسی دسترسی دارند و والدینشان در سایهٔ پیشرفت‌های اخیر هم‌زبانان کردشان در کردستان عراق، برخلاف اکثریت جامعه، چندان منتقد ارزش‌های غربی یا «آمریکایی» نیستند.

پروژه‌ای که دربارهٔ سلبریتی‌های مهاباد بود نیز نشان‌دهندهٔ تأثیرات چندگانهٔ اشکال رسانه‌ای متنوع است. باوجود این که موسیقی عامه‌پسند فارسی رایج‌ترین شکل موسیقی مصرفی قشر جوان است (Shay, 2000, p. 69)، حتی در مناطق کردنشین نیز تجلیل از موفقیت‌های کردها، که هم طبیعتاً محلی است و هم از طریق رسانه‌های ماهواره‌ای به شکل فراملی مصرف می‌شود، نشان‌دهندهٔ اختلاط اشکال فرهنگی منطقه‌ای، ملی، و بین‌المللی است. با اشاره به رابطهٔ بین مصرف‌گرایی و فرهنگ محلی، درواقع دربارهٔ فضایی صحبت می‌کنیم که محل تلاقی

دیدگاه‌های جمعی مختلفی است که هرکدام مجموعه توقعات و نیازهای فرهنگی متفاوتی را به این فضا تحمیل می‌کنند. این دیدگاه‌ها در فرایند مذکور، به طرق ویژه‌ای، سازنده هویت محلی نیز هستند. این روند با به‌کارگیری همان دانش پایه‌ای درباره امر محلی، سازمان اجتماعی، و فضایی‌اش آغاز می‌شود و البته باید این دانش را با ارزش‌های همگانی خود غنی سازند و در جهت خلق روایت‌های ویژه از آن محل به‌کار برند. از نظر جوانان، یکی از منابع کلیدی برای تسهیل این روایت‌ها موسیقی عامه‌پسند و سازوکارهای سبکی پیرامون آن است (Bennett, 2000, p. 66).

در مورد نوجوانان کردی که با هم کار کردیم، بخشی از این «دانش» درباره هویت کردی آمیخته با تحسین و مقاومت‌های هرازگاهی در برابر تأثیر فرهنگ غربی مرتبط با سیاست دولتی و حکومتی ایران و عوامل چندگانه دیگر بود. برای مثال، قشر جوان بیشتر جذب موسیقی عامه‌پسند فارسی و گاه ترکی استانبولی می‌شوند و بیشتر در بافت رویدادهای جمعی، مثل جشن عروسی، است که موسیقی کردی می‌شنوند. اگر از آن‌ها بپرسی که آیا در یک جشن عروسی محلی شرکت می‌کنند، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایشان این است که کدام یک از هنرمندان محلی (تیپ واژه کردی برای گروه است) در آن مراسم اجرا خواهد داشت که شادتر می‌نوازند تا آن‌ها بتوانند پرانرژی‌تر و با نشاط‌تر برقصدند. این یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مطرح پیش از چنین رویدادهای جمعی است. رویدادهای مربوط به هویت جمعی کردی لحظات گذرایی از مقاومت در برابر هژمونی ایدئولوژی‌های دولتی فارسی (ایرانی) و رهایی از آن، مثل قیدوبند عمومی درباره حجاب داشتن زنان، هستند. ناگفته نماند که حکومت کمتر احتیاج پیدا می‌کند که به تحمیل ارزش‌های بنیادی «اسلامی» مجبور شود، زیرا، برخلاف چند مورد استثنا، نقش خانواده مخصوصاً درباره صیانت از آبروی خانوادگی، به واسطه فشارهای اجتماعی، تضمین‌کننده «رفتار مناسب» افراد است.

در کنار این‌ها، تأثیرات متقاطع دیگری نیز وجود دارند که در چشم‌اندازمان برای مقایسه صریح و قاطعانه «شرق» و «غرب» خلل ایجاد می‌کنند، چنان‌که کلیشه‌هایی از این مسئله در سطح بصری کارهای جوانان مشهود است. مثلاً در کارهایی که درباره لباس کردی و نگهداری از پارک‌ها بودند، به‌وضوح شاهد جریان نهفته شکل‌گیری هویت از دیدگاه یک جامعه اقلیت تحت حکومت سرکوبگر ایران - که سعی در کم‌رنگ کردن هویت قومی دارد - هستیم. بحث درباره پارک‌ها نشان‌دهنده جوانه زدن احساس تعلق به یک جمعیت قومی حاشیه‌ای است که از سوی مسئولان مرکزی، یا فراموش شده است یا تبعض بر آن روا داشته‌اند. اما برعکس، کاری که درباره حجاب بود (رک: عکس شماره 22 و عکس شماره 23)، با اشاره به مادرِ کردِ مهاجرِ عراقی، از احساس مورد تعدی قرار گرفتن رسوم مشخص قومی از سوی مسئولان مرکزی حکایت دارد. بنابراین فشارها و عواملی که برای همسان‌سازی وارد می‌شوند نه تنها ناشی از تقسیم دوقطبی شرق - غرب است، بلکه به همین میزان نیز در احساس فراگیر از شرایط اقلیت قومی‌ای ریشه دارد که دارای ساختار سیاسی است. مطالعه اخیر درباره اهمیت اجتماعی و سیاسی حجاب در قالب نماد بومی مقاومت در برابر تأثیرات هژمونیک «غربی»، به تکرار معانی

موجود در نزد گروه‌های مختلف جوامع اسلامی توجهی نشان نمی‌دهد. با این حال، تحلیل‌هایی مثل حجاب از ال‌گوئیدی (1999, p. 189) به‌درستی به کاربرد حجاب در جنبش‌های احیای مذهبی اسلام در دهه‌های اخیر اشاره دارد که با «آزادی از هویت‌های وارداتی و تحمیلی، رفتارهای مصرف‌گرایانه و فرهنگ روبه‌رشد مادی‌گرایی» تبلیغ می‌شود. این مورد تنها دربارهٔ افرادی صادق است که در هستهٔ این جنبش‌ها دارای قدرت بوده‌اند. نوجوانانِ دخترِ کرد، که دریافتشان از محلّ تحت تأثیر عبارات سیاسی دربارهٔ کردها به‌عنوان یک اقلیت در جامعهٔ ایران است، شاید شاهدِ تزویرِ کم‌رنگِ زنانِ «حاضر در مرکز» باشند که به نقد فرهنگ مادی‌گرایی غربی می‌پردازند، درحالی‌که خودشان از همین امتیاز سود می‌برند. ازسوی دیگر، زنانِ کردِ افرادی حاشیه‌ای هستند و قادر نیستند از همان مزایای مادی‌ای استفاده کنند که در اختیار «خواهران» مسلمان ایرانی‌شان است. در هر صورت، استفاده از حجاب در جامعهٔ ایران به‌شدت تحمیلی و غیرداوطلبانه است و ابراز مقاومت در برابر این مسئله در میان کردها رعایت نکردن حجاب و شئون اسلامی آن با بی‌قیدی و احترام ناچیز به عرف پوششی آن یا به‌کلی کنار نهادن آن در صحنه‌ها و مراسمی است که بدون هیچ ناظر بیرونی بیانگر فرهنگ کردی‌اند، مثل جشن عروسی (رک: عکس شمارهٔ 4).

نظر بازديدكنندگان نمايشگاه دربارهٔ عكس‌ها

به نام خدا

با عرض سلام

در اين نمايشگاه، عكس‌هاي زيبايي وجود داشت، ولي تزئين آن‌ها خوب نبود و اكثر كارها هم از كامپيوتر داندلود شده بود.

با تشكر

رامين سراجي؛ فرزين عربي

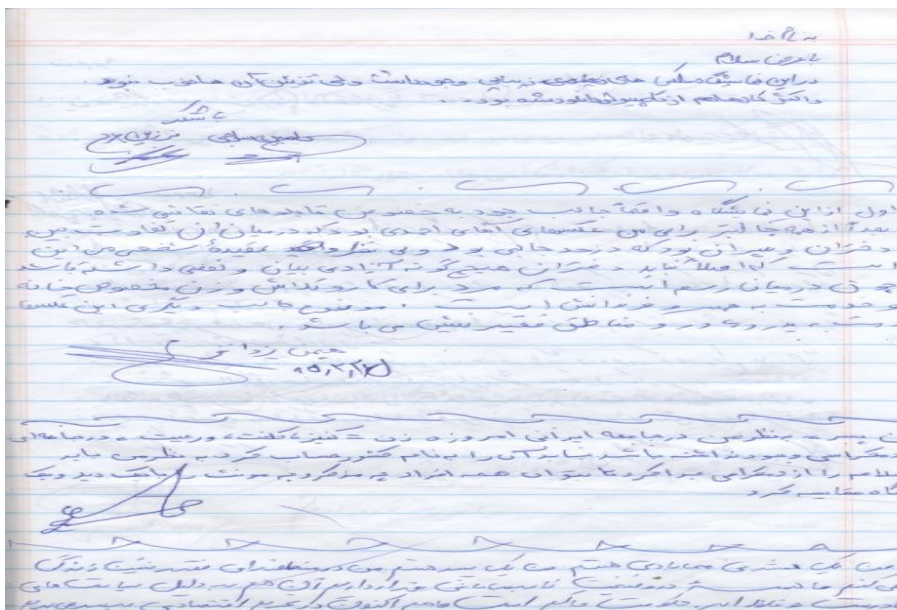
اول از اين، نمايشگاه واقعاً جالب بود، به خصوص تابلوهاي نقاشي شده. بعداً، از همه جالب‌تر براي من، عكس‌هاي آقاي احمدي بود كه در ميان آن، تفاوت بين دختران و پسران بود كه در حدّ جالبي بود، ولي نظر و عقيدة شخصي من اين است كه اصلاً نبايد دختران هيچ‌گونه آزادي بيان و ذهني داشته باشند، چون در ميان رسم است كه مرد براي كار و تلاش و زن مخصوص خانه و خدمت به همسر و فرزندانش است. موضوع جالب ديگري اين عكس‌هاي خدمت به پدر و مادر و مناطق فقيرنشين مي‌باشد.

هيمن يزداني

85/2/25

من پسر = به نظر من، در جامعهٔ ايراني، امروزه زن = كنيز، كلفت، و رعيت. در جامعه‌اي دمكراسي وجود نداشته باشد، نبايد آن را به نام کشور حساب كرد. به نظر من، بايد اسلام را از دمكراسي جدا كرد تا بتوان همهٔ افراد، چه مذكر و چه مؤنث، را با يك ديد و يك نگاه مقايسه كرد.

من يك همشهري مهابادي هستم. من يك پسر هستم. من در منطقه‌اي فقيرنشين زندگي مي‌كنم. ما هميشه در وضعيت نابساماني قرار داريم، آن‌هم به دليل سياست‌هاي نادرست و غلط اين حكومت حاكم است و هم‌اكنون در تحريم اقتصادي به‌سر مي‌بريم.



عکس شماره 24: نظرهای متناقض درباره نقش زنان در جامعه ایران، از کتاب میهمان نمایشگاه

به نام خدا

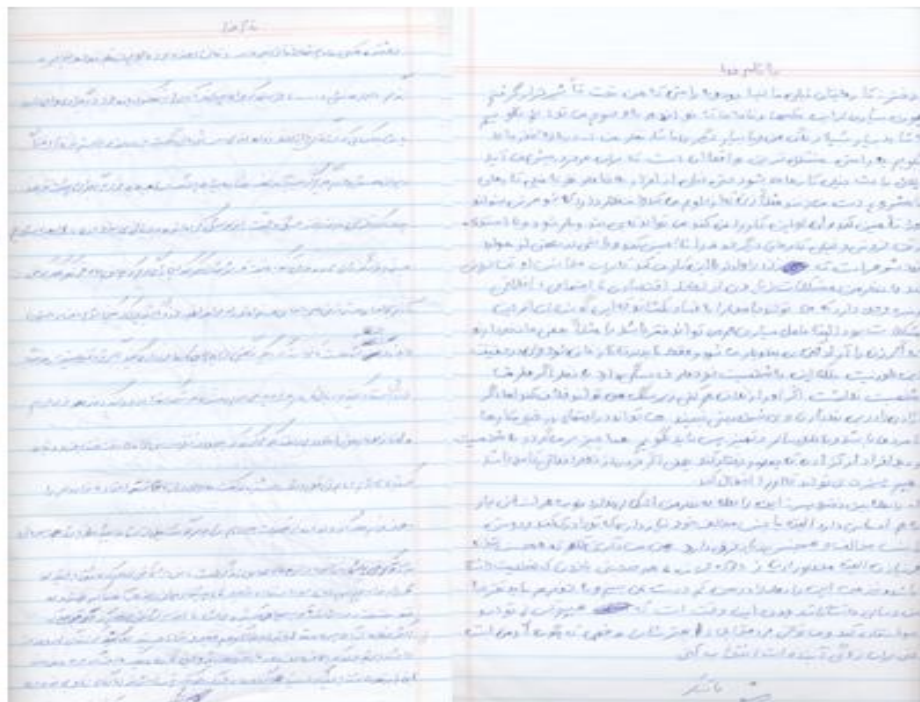
دختر: کارهایتان خیلی جالب بود و به راحتی که من تحت تأثیر قرار گرفتم، چون بسیاری از این عکس‌ها و نامه‌ها که خواندم به وضوح می‌توانم بگویم که شاید بسیار شبیه زندگی من و یا بسیار دیگری باشد. نظر من: 1- درباره فقر باید بگویم به راحتی مشکل‌ترین واقعه‌ای است که برای هر فرد پیش می‌آید؛ یعنی باعث خیلی کارها می‌شود، حتی خیلی از افراد به خاطر فقر به خیلی کارهای نامشروع دست می‌زنند. مثلاً زنی که ازدواج می‌کند و انتظار دارد که شوهرش بتواند او را تأمین کند، ولی او این کار را نمی‌کند می‌تواند که بی‌بندوبار شود و با استفاده از تن فروشی و خیلی کارهای دیگر خود را تأمین کند و یا حتی در بعضی از موارد، خود شوهر است که زن را وادار به این کار می‌کند که برای معاش او تن فروشی کند. به نظر من، مشکلات زیادی از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، و غیره وجود دارد که می‌تواند جامعه را به فساد بکشانند که این گوشه‌ای از این مشکلات بود. البته عامل بسیاری هم می‌تواند فقر باشد یا مثلاً بعضی‌ها نظر دارند که اگر زن را آزاد کنی، بی‌بندوبار می‌شود و فقط باید در خانه زندانی شود، ولی در حقیقت این طور نیست، بلکه این به شخصیت خود طرف بستگی دارد. به نظر، اگر طرف شخصیت نداشت، اگر او را زندانی هم کنی، زیر سنگ می‌تواند خلاف کند، اما اگر آزادی را در بی‌بندوباری و بی‌شخصیتی نبیند، می‌تواند در اجتماع، در خیلی کارها با مردها باشد و به طور سالم و تمیز. پس باید بگویم همه چیز برمی‌گردد به شخصیت و دید افراد از آزادی که چطور رفتار کند؛ یعنی اگر فردی از نظر اخلاقی کامل باشد، هیچ چیزی نمی‌تواند که او را اخفال [اغفال] کند.

2- رابطه بین دختر و پسر: این رابطه به نظر من اشکالی ندارد. خوب هر انسانی نیاز به هم‌احساسی دارد. البته با جنس مخالف خود نیاز داری که تو را درک کند و دوستی با جنس مخالف و همجنس زیاد فرق دارد؛ یعنی من فکر نمی‌کنم که همجنس بتواند هر نیازی، البته منظور از نیاز درک کردن، هم‌صحبتی با فردی که شخصیت داشته باشد و نیز من این رابطه را در سن کم درست نمی‌بینم و به نظرم باید تقریباً سن و سالی داشته باشد، چون این وقت است که هیچ‌کس نمی‌تواند سوءاستفاده کند و می‌توانی فرد مقابل را بهتر بشناسی و بفهمی که چگونه آدمی است، حتی برای زندگی آینده‌ات انتخاب کنی.

با تشکر

دختر: عکس‌ها و پیشنهاداتتان خیلی جالب و تکان‌دهنده بود. حالا چه از نظر روابط اجتماعی، زندگی، امرار معاش، و...، به‌راستی که برای چند لحظه آدمی را به تفکر دربارهٔ خود و دیگران وامی‌دارد یا شاید کسانی که در زندگی چه از لحاظ روابط اجتماعی، مسائل مالی شکست خورده‌اند. می‌خواستم به تمام دختران و پسران همشهری خودم بگویم که همیشه مواظب رفتارهایشان باشند. در رابطه‌های خود به دیگران پشت ندهند، چون که دختران رفته‌رفته عشق و محبت را فراموش کرده‌اند و به دنبال بی‌بندوباری، روابط نامشروع، جشن و خوش‌گذرانی می‌روند، بدون آن‌که به عاقبت کار شومشان فکر کنند. این را می‌گویم که هم‌سن‌های من فکر نکنند که من آدم بی‌احساسی هستم، نه من هم با احساس هستم، اما تو را به خدا مواظب خودتان باشید، چون که کمین شوم، فساد، اعتیاد، و ایدز در انتظار شماهاست. کافی است که با یک نه گفتن از انجام این کارها خودداری کنید. اگر ثروتمند هستید، از موقعیت خودتان استفاده کنید به دنبال کارهای بد نروید. من خودم دختری هستم که ابتدا با وجود این‌که دختر خوبی بودم، ولی خانواده‌ام من را محدود می‌ساختند. فکر می‌کردند که با بیرون رفتن و درس خواندن رفته‌رفته به فساد و تباهی کشیده می‌شوم، اما چون عقل و شعور داشتم، با گذشت سالیان دراز، توانستم اعتماد خانواده‌ام را به طرف خودم جلب کنم و دوباره به تحصیلات بپردازم. شاید سرگذشت خیلی از شماها شبیه من باشد. به هر حال، بیشتر تذکر من به شما دختران در سن‌های حساس زندگی است. من به شما حق می‌دهم که عاشق باشید، اما تو را به خدا، به هیچ‌کس اجازهٔ سوءاستفاده ندهید، با پیشنهاد پسران چیزی از آن‌ها کم نمی‌شود، اما فقط رفته‌رفته وجود شماست که به سیاهی کشیده می‌شود. البته به شما حق می‌دهم که اگر بگویید که اکثر خطاها از آن پسرهاست. اما تو را به خدا اگر هم فقیر و ناتوان هستید، سعی کنید که زندگی آبرومندانه داشته باشید، چون که بالاخره روزی هم ما رفتنی هستیم و این کارهای نیک ماست که برجای می‌ماند. این را در نظر داشته باشید که در دنیا گناه‌های بزرگ و کوچک پاک می‌شوند، اما گناه زنا و بی‌بندوباری [باقی می‌ماند].

با تشکر



عکس شماره 25: نظر مفصلِ دو تن از بازدیدکنندگان

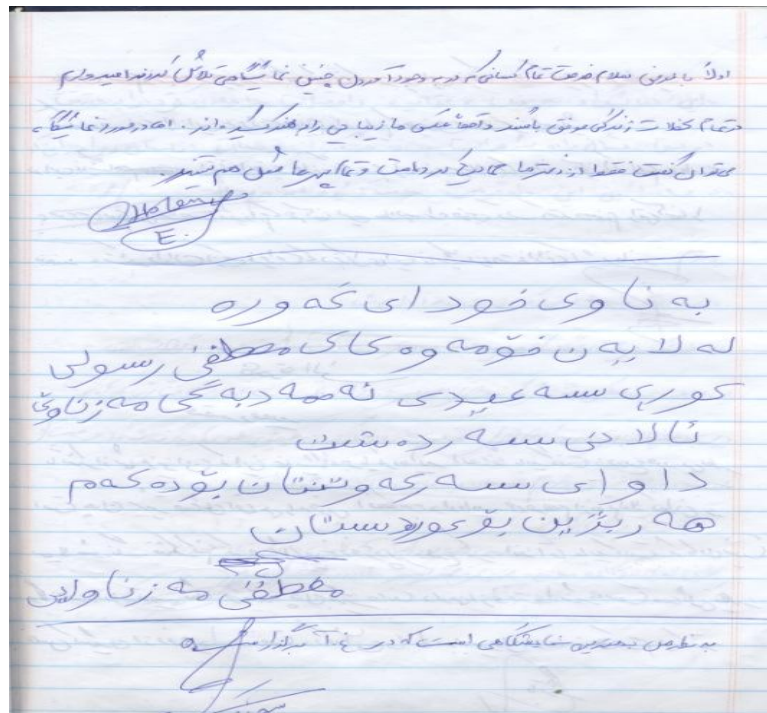
اولاً با عرض سلام خدمت تمام کسانی که در به وجود آوردن چنین نمایشگاهی تلاش کردند. امیدوارم در تمام لحظات زندگی موفق باشند. واقعاً عکس‌ها [ی] زیبایی را به هنر کشیده‌اند. اما در مورد نمایشگاه می‌توان گفت فقط از دخترها حمایت کرده است و تمام پسرها مثل هم نیستند

به ناوی خودای گه‌وره

له‌لایه خومه وه کاک مصطفی رسولی. کورې سه عیدی نه ممه دبه‌گی مه زناوئ یالانی سه رده شت. دا وای سه رکه وتنتان بۆده کهم هه ریژین بۆکور دستان

مصطفی مه‌زناوایی

به نظر من، این بهترین نمایشگاهی است که در آ. غ برگزار شد.



عکس شماره 26: یادداشتی تعریف آمیز به کردی که طبیعتی وطن پرستانه و ملی گرایانه دارد: «آزادی برای کردستان».

دهستان خوش، زۆر به کهلک بو

بۆ به رهو پیش چونی هونه، بۆ په یوه ندی گرتن له گه‌ل یه کتر یان گشت مرۆف، ئه مه‌ش
هه‌نگاو یکی جوان بو و جوانتر له وانه‌ش، به‌شوار بونی که‌م ته‌مه‌نه‌کان بو که له داهاتودا
متمانه به‌ خۆیان هه‌بێ خۆیان له نیۆ کۆمه‌لدا به‌سه‌لمێن و ی‌رای هه‌مو خالی به‌قه‌وه‌ت دیاره،
بریکیش خالی لاواز ده‌ بنیری که‌ ناماژه به‌ چه‌ند خال پێویسته:

1- بریا که‌سیک ری‌نویتی ئه‌م زه‌حمه‌ت کیشه‌نی له‌ بواری نویسی کوردی کردبایه تا
خوێنده‌وه‌یان هاسان‌تر بوبایه.

2- هه‌رچه‌ند کاره‌که‌تان کاریکی نوی‌یه و چاو مان پێ روون بۆوه، به‌لام جی جی بۆنی
فی‌می‌نیستیکی دوگم ده‌هات، یانی پیاو له‌ ناو کۆمه‌لدا پالی داوه‌ته‌وه و ژن به‌ شه‌لاق بی‌گاری
لی‌ ده‌کیشری (هه‌رچه‌ند ئه‌م زروفه‌ی ژن تیا ده‌ژی پاش ده‌نگی ره‌وشتی خۆیا نه و خۆیان
ده‌یان هه‌وه‌ی ئاوا بژین).

ئه‌دی بۆ لێش ده‌ده‌ن و ده‌ش گرین؟!

هه‌واڵ و ینه‌کان له‌ چاو ئه‌وه‌ی که‌سانیکێ ناماتۆر.

ده گن خوش ز قور به کنگ بو
 بو به ده و پیش چون هوور او به یوه دی گرتن گنل یکت
 یان گن مروت گنشن هم کاو یکن جوان بو و جوانه لوانه
 به لوانه یکن گنم نه مه نه کان بو که لوانه تر دا مهانه به یکن
 همن و خویان لوانه کوته ل راجه لیش و نرای همو
 خانی به قوروت دیاره لیش خانی لوانه ده یکنه که شماره
 به چند خالی یکنه ۱- بریا که گن خطه یکنه رکی نوین
 گنم زه هت کیشا یکنه لوانه یکنه کوردی کوردی که دیاره تا یکنه و یکن
 هاکن تر یکنه ۲- هر چند کاره کمال کارتنی نوی به و چاهان
 پت روون لوانه به گنم یکنه بو یکنه یکنه دو گنم ده هت
 یان بریا و لوانه کوته ل دایه لوانه ده و چون به لوانه یکنه
 لی ده کیشا یکنه (هر چند گنم زو و یکنه گن تیا ده یکنه یکنه
 ده گن ده و یکنه خویان و خویان ده یکنه همنه لوانه یکنه)
 گنم بو لیش ده ده و ده گنم گنم ؟!
 هه وال و گنم کان لوانه گنم ده یکنه کیشا یکنه شماره

عکس شماره 27: یادداشتی به زبان کردی که مضمون آن چنین است: «خیلی ناراحتم که بعضی از نوشته‌های کردی پر از غلط بودند و این توهین به زبان کردی است. ضمناً نظرات شما در مورد زنان یکطرفه است.»

به نام آفریدگار هنر

با آرزوی موفقیت روزافزون برای تک تک عزیزان و هنرمندان، واقعاً ملت کرد به همچنین هنرمندانی نیازمند بوده و خواهد بود و امیدوارم که درطول زندگی، چه شخصیتی و چه هنری، موفق و پایدار باشید.

با تشکر

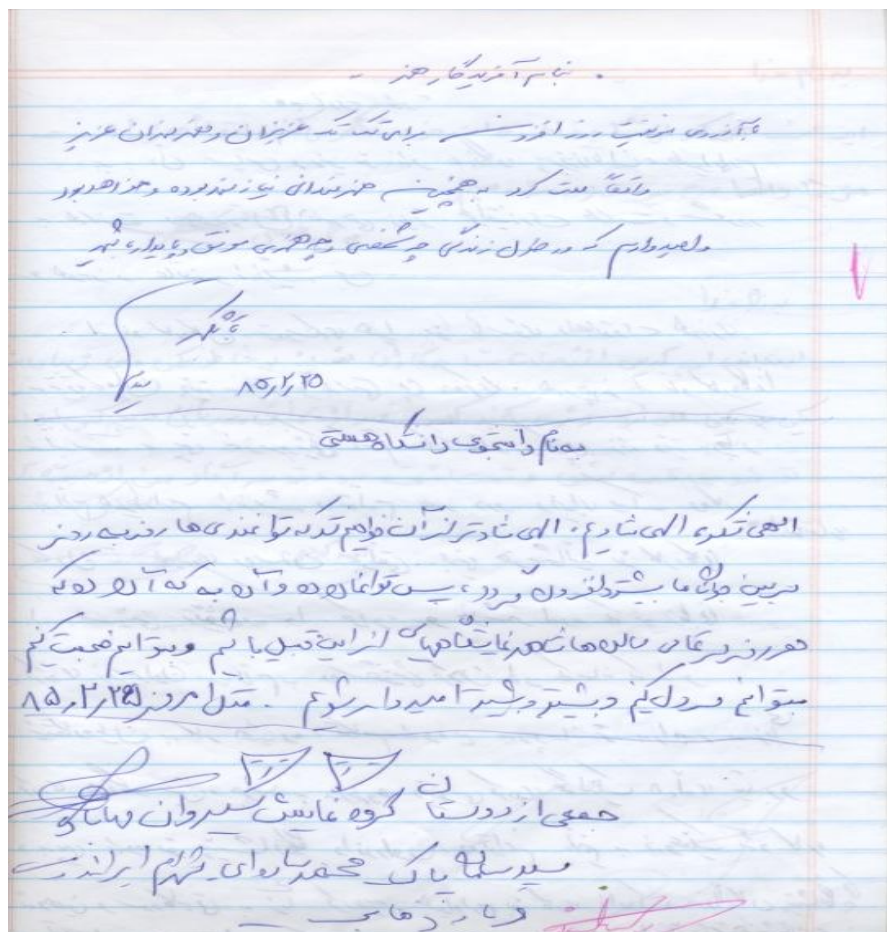
85/2/25

به نام دانشجوی دانشگاه هستی

الهی شکر، الهی شادیم. الهی شادتر از آن خواهیم شد که توانمندی‌ها روزبه‌روز در بین جوانان ما بیشتر و افزون گردد. پس توانمان ده و آن به که آن ده که هر روز در تمامی سالن‌ها شاهد نمایشگاه‌هایی از این قبیل باشیم و بتوانیم صحبت کنیم، بتوانیم درد دل کنیم و بیشتر و بیشتر امیدوار شویم، مثل امروز، 85/2/25

جمعی از دوستان گروه نمایش سیروان مهاباد

سید سامان پاک؛ محمد ساروای؛ شهران ایراندوست؛ فریار ذهابی



عکس شماره 28: یادداشت تشکر ازسوی پرسنل مرکز هنری برای نمایش کارشان در انظار عموم

با عرض سلام خدمت عزیزان

نمایشگاه خوبی باحال بید، جیگر

پرسپولیس سرور استقلال

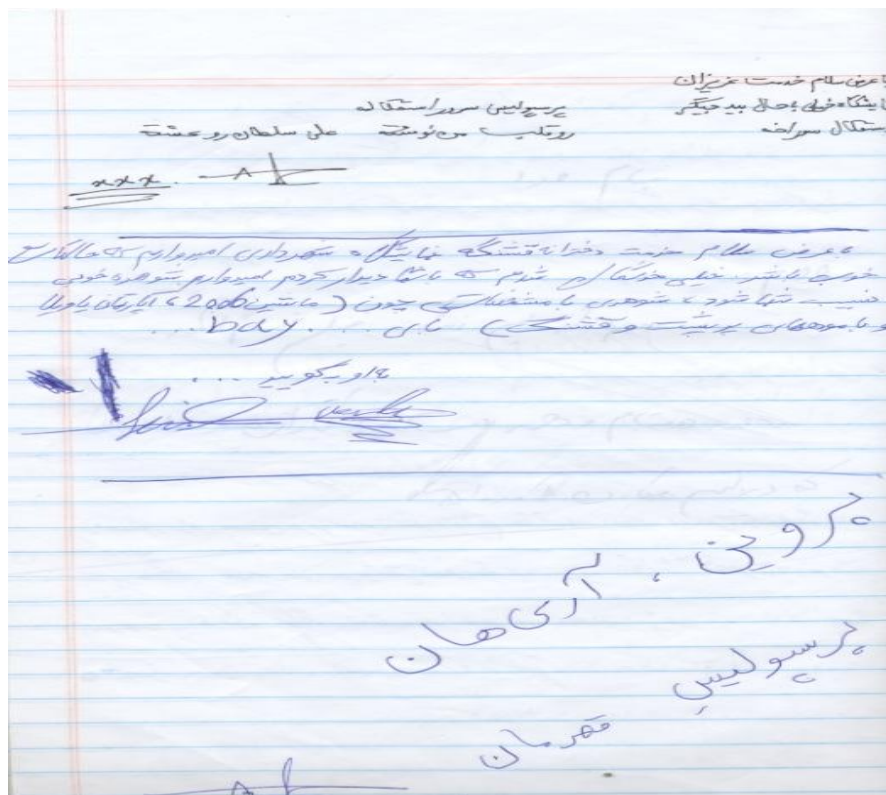
استقلال سوراخه رو قلب من نوشته علی سلطان رو عشقه

با عرض سلام خدمت دخترانه قشنگه [دختران قشنگ] نمایشگاه شهرداری، امیدوارم که حالتان خوب باشد. خیلی خوشحال شدم که با شما دیدار کردم. امیدوارم شوهره [شوهر] خوبی نسیب [نصیب] شما شود، شوهری با مشخصاتی چون (ماشین 2006، آپارتمان یا ویلا و با موهای پرپشت و قشنگ) بای ... Buy

به او بگویید ...

پروین، آری هان

پرسپولیس قهرمان



عکس شماره 29: نشانه‌های زندگی نوجوانی؛ مکالمات عشوه‌گرانه نوشته‌شده در دفتر میهمان، درکنار شعارهای فوتبالی

نتیجه‌گیری

جوانان و نوجوانان کرد، درعین‌قرار گرفتن در میان این دیدگاه‌های متقاطع، انواع متنوعی از تصاویر را در زمینه‌های مختلف به کار می‌گیرند، کنشی که شاید با دیگر جوانان دنیا در آن اشتراک داشته باشند¹. یکی از این موارد استفاده از کلیشه‌های جنسیتی ثابت زن - مرد است که بدون شک به همان میزان، به واسطه ایده‌هایی دربارهٔ فرضیات غربی جنسیتی و در محور آن‌ها پدید آمده است که توسط ساختارهای جنسیت در بافت کردی، ایرانی یا اسلامی وجود دارد. بحث نادر (1989) دربارهٔ رابطهٔ بین کلیشه‌های مختلف نشان‌دهندهٔ تأثیر آن‌ها بر نقش زنان است. به اعتقاد او، نظریه‌های سنتی دربارهٔ شرق‌گرایی باید مورد بازنگری قرار گیرد «تا دربرگیرندهٔ این اندیشه نیز باشد که غرب نیز برای دنیای اسلام وجود دارد و در آن قیاس، تضادی که مقاومت زنان را کنترل و محدود می‌کند نقش مهمی ایفا می‌کند... و ساختار جنسیت را به شکل محصولی از بیناکنش بین دو دنیای مذهبی بزرگ، یعنی غرب اروپایی و شرق عرب، شرح می‌دهد» (Nader, 1989, p. 325).

این نکته از آن نظر نیز اهمیت دارد که نشان‌دهندهٔ نحوهٔ نادیده گرفته شدن تأثیرات متنوع فرهنگی و اقلیتی در زندگی روزمرهٔ مردم از سوی دیدگاه تقابل‌انگارانهٔ شرق - غرب، «عرب» و «اروپایی» است. با این حال، جنسیت مضمون فراگیری است که تقریباً در تمام پروژه‌های جوانان جریان دارد، همان محور اخلاقی‌ای که در پروژهٔ متکدیان خیابانی نیز دیده می‌شود و برخلاف این‌که در ابتدا به سوءمدیریت دولتی اشاره دارد، ولی تمایل به ترسیم مرز بین نقش‌های زنانه و مردانه مناسب در فضای عمومی و خصوصی نیز در آن به چشم می‌آید. این دیدگاه مسلماً مختص جامعهٔ اسلامی یا ایرانی نیست و شبیه آنچه است که پاسارو از قیدوبند رفاه در جامعهٔ آمریکا نقل می‌کند: «بزرگداشت خانوادهٔ هسته‌ای و ایدئولوژی‌های حول جنسیت به گونه‌ای همگرایی دارند که فرد بی‌خانمان را بیشتر، موضوع تحقیر قرار دهند تا این‌که ایجاد همدلی کنند» (Passaro, 1997, p. 159) و با توجه به این گرایش که متکدیان متقلب یا حتی ثروتمند دیده می‌شوند، در این جا نیز مسئله همین است. از سوی دیگر، متکدی زن در قالب نقشی که باید در جامعهٔ ایرانی برعهده گیرد و چالش‌های پیش‌رویش در مقام یک زن، توصیف می‌شود. آیا این انتقاد نیز یکی دیگر از عرف‌های اجتماعی برای بیان رفتار جنسیتی است یا مقررات تبعیض‌آمیز دولتی دربارهٔ منطقه‌ای محروم؟

روابط جوانان با نهادهای قدرت، یعنی خانواده و جامعه و دولت، تثبیت شده نیست و همین موضوع شاید یکی از دلایلی باشد که آن‌ها نسبت به جایگاه خودشان در جامعه و آرای «مناسبی» که به عنوان بخشی از این نقش می‌توانند و باید ابراز کنند، تردید دارند. مید (1964) در کار کلاسیکش از قوم‌نگاری جوانان، بلوغ در

1. رک:

سامان، به این بحث می‌پردازد که انتقال از شرایط کودکی به بزرگسالی لازم نیست با احساس بیم و به‌طور اغراق‌آمیز نشان داده شود. درواقع او اعتقاد دارد که این امر با هنجارهای فرهنگی‌ای ساختاربندی می‌شود که در جوامع غربی، نسبت به نقش و مسئولیت‌های اجتماعی که بزرگسالی به‌همراه دارد، موضع چندان واضح و قاطعی ندارد. نوجوانان کرد، خصوصاً از همان سن کم، مشارکت فعالانه‌ای در امور منزل دارند که همسو با نظر مید درباره مسئولیت‌های تعریف‌شده آشکار و مواجه شدن با آن‌ها در دوران جوانی است. به جوانان خانواده، وظایف مشخصی درباره انجام امور خانه یا خرید محول می‌شود که معمولاً در مورد جنسیت‌های متفاوت فرق دارد. مثلاً دخترها یاد می‌گیرند که چطور غذا حاضر کنند یا سفره شام و نهار را بچینند، خانه را تمیز کنند و کارهایی از این قبیل، درحالی‌که وظایف پسرها بیشتر خارج از خانه است، مثل ایستادن در صف‌های ارزاق عمومی محل و خرید نان و گوشت و دیگر مایحتاج غذایی. به‌نظر می‌رسد که نقش‌های تثبیت‌یافته مردان و زنان در مهاباد به‌چشم می‌آید. ضمناً پسران وظایف بیشتری، و نیز آزادی بیشتری، دارند که موجب خروج بیشتر آنان از محیط خانه می‌شود و به این ترتیب، از کودکی با فضای خیابان و خارج از خانه ارتباط بیشتری برقرار می‌کنند. ازاین‌رو، شاید چندان تعجب‌آور نباشد که مضمون فضای عمومی و استیلاي مردان بر آن در بسیاری از کارهای دختران جوان جریان دارد. آن‌گونه که لابلان نشان داده است، «محیط‌های تفریحی شبه‌عمومی و شخصی، مثل باشگاه‌ها و بارها، قواعدی را تحمیل می‌کنند که به‌طور ویژه، به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که زنان را طرد کنند. هرچند این هنجارهای آشکار تبعیض جنسیتی به میزان زیادی از بین رفته‌اند، ولی فضای عمومی همچنان انگاره مردانه خود را حفظ کرده است. امروزه فضاهای عمومی، مثل خیابان‌ها و پارک‌ها، همچنان حوزه مردانه قلمداد می‌شود و بیشتر این فضاها «تحت مدیریت» مردان قرار دارد، زیرا مردان بیشتر و آزادانه‌تر از این فضاهای عمومی استفاده می‌کنند» (LeBlanc, 2000, p. 207).

با این حال، آن‌گونه که مید درباره ساموآ شرح می‌دهد، در جوامعی که کاملاً پیشاصنعتی نیستند و در مقیاس بزرگی تحت تأثیر ارزش‌های اسلامی شکل گرفته‌اند، شاهد گرایش مشابهی به دوران بزرگسالی به‌مثابه زمان اغتشاش، استرس، و فجایع بالقوه هستیم. اشاره مید به ذهنیت آزاد نسبت به روابط عاشقانه و جنسی بزرگسالان و آزادی تجربه در آغاز بزرگسالی در میان ساموآیی‌ها، دقیقاً نقطه مقابل تجارب قشر جوان در کردستان ایران است که در آن، جدایی بین دو جنس و ممنوعیت روابط، به‌بهانه خطرات رابطه جنسی، مراقبت می‌شود. از این منظر، شاید افکاری که درباره خطرات موجود در روابط مردانه - زنانه پیش از ازدواج وجود دارد، چندان غافلگیرکننده نباشد. «ایده‌آل‌های رفتار زنانه را - که در آن واحد، نمایشی، دراماتیک، و نیز تا حدودی آمیخته با خجالت و درون‌گرایانه است (رک: عکس شماره 7، عکس شماره 16، عکس شماره 17، و عکس شماره 20) - می‌توان با احساس اضطرابی مقایسه کرد که با دوران بزرگسالی «غربی» و نمایش زندگی روزمره در آن آمیخته است. شاید در آن، نکته جالبی نیز در روند جاری کودک‌انگاری نقش زنان در بزرگسالی مستتر باشد، همان حالتی که در رفتارهای سطحی و پرکرشمه بازیگران زن ایرانی، همچون هدیه تهرانی و دیگر ستاره‌های سریال‌های

تلویزیونی، تجلی پیدا می‌کند.

در نقطه مقابل، پسران در طی فرایندی یکسان و در دوران خدمت سربازی، آماده حضور در جامعه می‌شوند، همان دورانی که در طی آن، حکومت مستقیماً در شرایط انتقال از جوانی به بزرگسالی مداخله می‌کند (Sinclair-Webb, 2000; Kaplan, 2000). پس از این دوران، اگر آن‌ها حرفه‌ای کسب نکنند یا تصمیم به ادامه تحصیل نگیرند، عموماً - آن‌گونه که در کردستان رایج است - یا جذب کسب‌وکار خانوادگی می‌شوند یا با کمک خانواده، مغازه‌ای کوچک باز می‌کنند و به کار مشغول می‌شوند.

تأثیر برهم‌زندگی ثبات مدرنیزاسیون بیشتر بر مسئله نقش زنان قابل تأمل است. از لحاظ سنتی، زنان تنها از طریق ازدواج به بزرگسالی منتقل می‌شدند، ولی امروزه، برخی از آن‌ها یکی دو سال قبل یا بعد از بیست‌سالگی از خانواده جدا می‌شوند تا تحصیلاتشان را ادامه دهند و به این ترتیب، تا حدی استقلال اقتصادی کسب می‌کنند. حال آن‌که مشکل بیکاری، به‌طور کلی در منطقه کردستان، نرخ بالایی دارد و برای زنان، موقعیت‌های کاری کمتر و کمتری در حوزه عمومی یا بخش خصوصی، که عمدتاً قلمرو مردانه تلقی می‌شوند، وجود دارد (Tohidi, 1994).

با این اوصاف، در تمام موارد، شاهد نقش دولت در اجتماعی‌سازی جوانان از جوانی به بزرگسالی هستیم. در مهاباد نیز از طریق تجارب جوانان و تحت تأثیرات سیاسی آموزش‌های دریافتی از والدین، دال بر ضرورت مقاومت یک اقلیت قومی در برابر مداخلات دولتی، همان فرایندی انتقال می‌یابد که عموماً فرض می‌شود (Jones & Wallace, 1992; Kaplan, 2000; Sinclair-Webb, 2000). بزرگسالانی که در نمایشگاه سالن شهرداری حضور یافتند، از طریق عکس‌های عکاسان نوجوان، قادر به مشاهده نگرش جدیدی به فرهنگ محلی شده بودند و از این فرصت برای انتقال پیام خود نیز استفاده می‌کردند، درحالی‌که برای جوانان فرصتی پیش آمده بود تا روابط اجتماعی بیشتری داشته باشند و بیش از حد معمول خوش بگذرانند. یکی از مردان میانسال حاضر در نمایشگاه پیام زیر را در دفتر مهمان به یادگار گذاشت:

این کار عالی بود و من متعجب شدم که چطور توانستید در معرض دید عموم قرارش دهید؟ این کارها فقط بخش کوچکی از زندگی کردی را نشان می‌دهد. با توجه به مسئله زنان، ما نه تنها از سوی حکومت بلکه از سوی مردم خودمان هم مورد تبعیض قرار گرفته‌ایم. ضمناً وقتی عکس‌های آشغال‌ها در خیابان و نحوه نگهداری از مدارس را می‌بینی، متوجه می‌شوی که دولت اهمیتی برای مردم یا منطقه قائل نیست و همچنین ما خودمان هم مراقب یکدیگر نیستیم. هیچ مقام رسمی به کردها داده نمی‌شود. این کارها نشان می‌دهند که چطور جوانان ما حرام و اسیر مواد مخدر می‌شوند (رک: عکس شماره 26).

به گمان برخی نیز «انتقال ملایم» - که توسط مید شرح داده شده است - در دنیایی به سرعت در حال جهانی شدن که جوانانش، بی‌توجه به موقعیت جغرافیایی‌شان، سعی دارند به کمک وسایل تکنولوژیک مدرن همگام با

پیشرفت‌های اطرافشان حرکت کنند، چندان قابل دفاع نیست. در مهاباد، جوانان تحت تأثیر نمونه محلی هویت کردی و مهابادی قرار دارند، ولی در عین حال، در معرض جریان‌های فراملی رسانه‌های مهاجر کردی و فارسی، فیلم‌های هندی بالیوودی و آمریکایی هالیوودی و نمونه ایرانی هویت اسلامی و مقاومت در برابر استیلای خارجی (مثلاً آمریکایی) نیز هستند. این امر، اگرچه فاصله زیادی با آن‌ها دارد، ولی تأثیر شگرفی بر آنچه که می‌پوشند، موسیقی‌ای که گوش می‌دهند و نحوه برقراری ارتباطشان با یکدیگر می‌گذارد. رسانه‌ها نیز قطعاً در این میان نقش دارند و به این ترتیب، ایران جمهوری اسلامی، بین دو قطب آشکارا متضاد فرهنگی، به سوی امر بومی و مذهبی یا فرهنگ عامه‌پسند جهانی که عمدتاً از سوی غرب صادر می‌شود، آشفته مانده است (Sreberny-Mohammadi & Mohammadi, 1994, p. 187). درواقع در دنیایی که به سمت جهانی شدن پیش می‌رود، تأثیرات رسانه‌ها و تناقضاتی که می‌توانند برانگیزند بسیار فراتر از تقابل ساده بومی با مداخلات رسانه‌های غربی است.

همان‌طور که در پروژه‌های مربوط به طلا (کالایی که قیمتش تحت تأثیر نهادهای جنسیتی سنتی و همچنین وقایع پیش‌روی ایران در عرصه جهانی است) و سوءمدیریت حوزه عمومی درباره فقر و فضاهای سبز قابل مشاهده است، قشر جوان در مناطق مرزی ایران درگیر و در بند مسائل مهم‌تری از سیاست منطقه‌ای و جهانی است و با ترس و بدگمانی نهفته و فراگیری دست و پنجه نرم می‌کند که فضای عمومی «خطرناک» و فراموش شده این مناطق آن را پدید آورده است. موضوع ترس درباره امنیت کودکان، که تفکر والدین را شکل می‌دهد و در عوض بر نحوه دریافت جوانان از محیط‌های فیزیکی و اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد، در بافت گفتمان‌های سطح حاکمیت حول عناصر «مشکوک» (متکدیان، دگراندشان سیاسی و دزدها) و خطرات بالقوه رشد می‌یابد. به نظر می‌آید که این امر و اعتقاد به توطئه و تأثیرات منحط «خارجی» و «مدرن» را می‌توان مستقیماً به جوّ بی‌واسطه موجود و گفتمان تقابل با غرب و مخصوصاً تحریم‌ها یا هجوم نظامی احتمالی آمریکا به ایران مرتبط دانست. هرچند زیر سایه پیشرفت‌های اخیر کردهای عراق به همکاری آمریکا، شاید کردهای ایرانی با دیده تردید به این مسئله نگاه کنند، ولی لحظاتی هم هست که از سوی آن‌ها، احساس همبستگی با ایران و دفاع از آن ابراز می‌شود. درنهایت این که حتی در مواردی که از سوی خود بچه‌ها به رفتار «مناسب» و راه‌ورسم هدایت اسلامی یا سنتی کردی اشاره می‌شود، اشکال مقاومت روزمره‌ای نسبت به آن‌ها وجود دارد. نمونه‌های بصری ارائه شده، خود، نشان‌دهنده ایده‌آل‌های رفتار مناسب و در عین حال، انحراف‌های مختلفی از آن هستند که شاید بتوانیم آن‌ها را «رونوشت‌های پنهان» (Scott, 1990) گروهی بنامیم که امیال و صدایشان درون خانواده و ساختارهای جنسیت، عرف اجتماعی در محل‌های عمومی، و قیدوبندهای دولتی مهار شده است. از این رو، شاید نمونه‌های رسمی «مناسب»، «سنتی»، و «مدرن» در عمل و رفتار با یکدیگر در تناقض باشند. در زمان کار میدانی در محیط آزادتر کلاس، شواهد مستقیمی از این مسئله، خندیدن بلند و رابطه پر از ناز و کرشمه بین پسران و دختران، دیده می‌شد. با این که متن همراه عکس‌ها گاهی به مضامینی چون «شرف» و «آبرو» اشاره دارد، شاید خود

عکس‌ها، هم ازسوی تولیدکننده و هم در حوزه عمومی، مورد خوانش متفاوتی قرار بگیرند. این‌جا نیز مجدداً توان چندصدایی بودن عکس‌ها خاطرنشان می‌شود. به اعتقاد پینک، «یک عکس واحد شاید مورد استفاده‌های متفاوت شخصی یا «قوم‌نگارانه» قرار گیرد، حتی شاید دربرگیرنده معانی ظاهراً متناقضی باشد» (Pink, 2001, p. 151). نوجوانان مهاباد نیز مسلماً تحت تأثیر اخباری که ازسوی حاکمیت پخش می‌شود و کتاب‌هایی که در مدرسه مطالعه می‌کنند قرار دارند و در زمینه یک پروژه — که البته روی آن نظارت سازمانی نیز وجود داشت، ولی تا حدودی به آن‌ها صدایی در حوزه عمومی اعطا کرده بود — شاید چاره‌ای جز بازتولید صدای قدرت نداشتند. در عین حال، به روش‌های موشکافانه و گاه غیرمنتظره‌ای، مقاومت خود در برابر این سازوکارهای ازپیش طراحی شده را ابراز می‌کردند.

- Baumann, Gerd. (1996). *Contesting Culture: Discourses of Identity in Multi-ethnic*. London Cambridge: Cambridge University Press.
- Bennett, Andy. (2000). *Popular Music and Youth Culture: Music, Identity and Place*. London: MacMillan Press.
- Collier, John Jr. and Malcolm Collier. (1986). *Visual Anthropology: Photography as a Research Method Albuquerque*. University of New Mexico Press.
- El-Guindi, Fadwa. (1999). *The Veil: Modesty, Privacy and Resistance*. Oxford: Oxford University Press.
- Fischer, Michael M.J. and Mehdi Abedi. (1990). *Debating Muslims: Cultural Dialogues in Postmodernity and Tradition Madison*. University of Wisconsin Press.
- Jones, Gill and Claire Wallace. (1992). *Youth, Family and Citizenship Buckingham*. Open University Press
- Kaplan, Danny. (2000). The Military as a Second Bar Mitzvah: Combat Service as Initiation into Zionist Masculinity (in M. Ghoussoub and E. Sinclair-Webb eds.). *Imagined Masculinities: Male Identity and Culture in the Modern Middle East London*: Saqi Books, pp. 127-145.
- LeBlanc, Lauraine. (2000). *Pretty in Punk: Girls' Gender Resistance in Boys*. Subculture New Brunswick: Rutgers University Press.
- Lydell, Jean and Ivo Strecker. (2006). Men and Women on Both Sides of the Camera (in M. Postma and P.I. Crawford eds.), *Reflecting Visual Ethnography: Using the Camera in Anthropological Research Leiden: CNWS Publications*, pp. 138-156.
- McDowall, David. (2000). *A Modern History of the Kurds*. London: I. B. Tauris.
- Mead, Margaret. (1964). *Coming of Age in Samoa: a Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilisation*. New York: William Morrow and Co.
- Nader, Laura. (1989). Orientalism, Occidentalism and the Control of Women. *Cultural Dynamics*, II (3), pp. 324-355.
- Passaro, Joanne. (1997). *You Can't Take the Subway to the Field: Village Epistemologies in the Global Village* (in A. Gupta and J. Ferguson eds.).

Anthropological Locations: Boundaries and Grounds for Field Science Berkeley: University of California Press.

Paider, Parvin and Erika Freidl. (2006). Has the Islamic Revolution in Iran Subjugated Women? (In R.L. Welsch and K.M. Endicott eds.). Taking Sides: Clashing Views in Cultural Anthropology Dubuque: *McGraw-Hill*, pp. 189–207.

Pink, Sarah. (2001). *Doing Visual Ethnography*. London: Sage Publishing

Rouch, Jean. (2003). *Cine-Ethnography Minneapolis* (ed. and translated by Steven Feld). University of Minnesota Press.

Scott, James. (1990). *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts New Haven*. Yale University Press

Shay, Anthony. (2000). The 6/8 Beat Goes On: Persian Popular Music from Bazm Qajariyyeh to Beverly Hills Garden Parties (in W. Armbrust ed.) *Mass Mediations: New Approaches to Popular Culture in the Middle East and Beyond*, Berkeley: University of California Press, pp. 47–72.

Sinclair-Webb. (2000). Our Bulent is Now a Commando': Military Service and Manhood in Turkey (in M. Ghoussoub and E. Sinclair-Webb eds.). Imagined Masculinities: Male Identity and Culture in *the Modern Middle East London*: Saqi Books, pp. 65–90.

Sreberny-Mohammadi, Annabelle and Ali Mohammadi. (1994). *Small Media, Big Revolution: Communication, Culture and the Iranian Revolution Minneapolis*. University of Minnesota Press.

Tohidi, Nayerah. (1994). Modernity, Islamisation and Women in Iran (in V.M. Moghadam ed.). *Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies*, London: Zed Books, pp. 110–147.

Van Bruinessen, Martin. (1992). *Agha, Sheik and State: The Social and Political Structures of Kurdistan*, London: Zed Books.

پژوهش حاضر از نمونه‌های بصری ارائه شده نشان‌دهنده ایده‌آل‌های رفتار مناسب و در عین حال، انحراف‌های مختلفی از آن است که شاید بتوانیم آن‌ها را «رونوشت‌های پنهان» گروهی نوجوان مهابادی بنامیم که امیال و صدایشان درون خانواده و ساختارهای جنسیت، عرف اجتماعی در محل‌های عمومی، و قیدوبندهای حکومتی مهار شده است.